

منازعه هند و پاکستان پس از ۱۹۹۸ و مدیریت بحران قدرت‌های بزرگ

سید احمد فاطمی نژاد*

چکیده

این مقاله در پی بررسی نقش قدرت‌های بزرگ در مدیریت منازعه هند و پاکستان پس از ۱۹۹۸ می‌باشد. سؤال اصلی این است که چگونه قدرت‌های بزرگ در فرایند مدیریت منازعه هند و پاکستان طی سال‌های ۲۰۱۰-۱۹۹۸ ایفای نقش کرده‌اند. مفروض اصلی مقاله این است که قدرت‌های مزبور در مدیریت منازعه هند و پاکستان حضور داشته و به ایفای نقش پرداخته‌اند. در پاسخ به سؤال‌های بالا از الگوی «مدیریت قدرت‌های بزرگ» و تحلیل‌های «جفتی/ وراجفتی» به عنوان چهارچوب نظری استفاده شده است. فرضیه اصلی این است که آمریکا، روسیه و چین به عنوان سه قدرت بزرگ با استفاده از برتری محلی‌شان، احترام به حوزه‌های نفوذ یکدیگر و کنش مشترک در مدیریت منازعه هند و پاکستان نقش داشته‌اند. روش مورد استفاده برای آزمون فرضیه بالا، پس‌رویدادی است و به طور مشخص

* استادیار روابط بین‌الملل گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد (ahmad_fatemi2006@yahoo.com).

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۵/۳۱
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۲/۱۰
فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره دوازدهم، تابستان ۱۳۹۳، صص ۵۹-۹۷

سه بحران ۱۹۹۹، ۲۰۰۱-۲ و ۲۰۰۸ به عنوان مطالعه موردی بررسی می‌شوند. در نهایت، بررسی سه بحران مذکور نشان می‌دهد که قدرت‌های بزرگ در بحران ۱۹۹۹ موفق شده‌اند که منازعه هند و پاکستان را مدیریت کنند اما در دو بحران دیگر توفیقی نداشته‌اند.

واژه‌های کلیدی: قدرت‌های بزرگ، مدیریت منازعه، هند، پاکستان، رقابت جفتی.



۱. مقدمه

حضور قدرت‌های بزرگ در آسیای جنوبی به دوران جنگ سرد برمی‌گردد. در این دوره، ایالات متحده به طور کلی طرفدار پاکستان و دولت‌های کوچک‌تر این منطقه بود و شوروی سابق از هند حمایت می‌کرد. چین نیز در ابتدا با هند بود اما بعداً به سمت پاکستان و دولت‌های کوچک‌تر این منطقه حرکت کرد (Bajpai, 2003: 197-8). با این حال، منازعه هند و پاکستان عمدتاً بعد از پیوستن اسلام‌آباد به سیتو تحت تأثیر جنگ سرد قرار گرفت (Kumar, 2010: 40). پاکستان می‌خواست با این شیوه قدرت خود را در مقابل هند افزایش دهد (Singh, 1966: 169) اما طی دهه‌های اول پس از استقلالش از اتحاد با امریکا نفع زیادی نبرد (Hess, 1987: 264). در مقابل، هند معتقد بود که اتحاد نظامی پاکستان با امریکا صلح شبه قاره را به خطر می‌اندازد (Singh, 1966: 170). از این رو، دهلی نو مخالف ورود قدرت‌های بزرگ به روابط درون‌جفتی این کشور با پاکستان بود و بر رویکرد عدم تعهد اصرار داشت. عدم تعهد نیز عمدتاً به عنوان رویکرد ضد امریکایی تفسیر می‌شد (Ayoob, 1982: 198). در نتیجه، امریکایی‌ها که ابتدا به سمت تحکیم روابط خود با هند حرکت کرده بودند با اصرار نهر و بر خط‌مشی عدم تعهد به سمت پاکستانی‌ها سوق یافتند. البته، پاکستان نیز در این بین سعی کرد از ضدیت خود با کمونیسم به عنوان مبنای روابط با امریکا بهره برد (Venkataramani and Arya, 1966: 77-8).

بدین ترتیب، اتحاد نظامی امریکا با پاکستان در سال ۱۹۵۴ باعث تشدید مخالفت هند با جنگ سرد شد و بر روابط اقتصادی دهلی نو- واشنگتن نیز تأثیر گذاشت (Shrivastava, 1975: 22, 25). در مقابل، تهدید پاکستان ضعیف برای هند کمتر از پاکستان قوی نبود. زیرا ضعف پاکستان زمینه‌ساز حضور پررنگ قدرت‌های

فرامنطقه‌ای در این کشور می‌شد (Cohen, 1983: 30) و دهلی نو نمی‌خواست رقابت ابرقدرت‌ها به منطقه کشیده شود (Jain, 2003: 378). هند در مورد برنامه اتمی‌اش نیز همین رویکرد را داشت و نمی‌خواست بیطرفی‌اش را با تضمین‌های هسته‌ای یکجانبه هیچ یک از ابرقدرت‌ها معاوضه کند (Kirsch, 1970: 461). اما بعد از پیمان نظامی ایالات متحده با پاکستان، هند نیز بیکار نماند و برای ایجاد توازن به شوروی نزدیک‌تر شد (Shrivastava, 1975: 23). نزدیکی هند به اتحاد شوروی هم در ترجیحات ذهنی و هم در عوامل راهبردی عینی ریشه داشت (Kapur and Ganguly, 2007: 644). در مقابل، علی‌رغم اینکه استالین نیز روابط نزدیک با هند را برای تأثیرگذاری بر جنبش عدم تعهد مناسب می‌دانست (Rothermund, 1969: 79)، سیاست کرملین نسبت به هند و پاکستان تا پایان دهه ۱۹۶۰ بی‌طرفانه بود (Basrur, 1988: 244-6).

با وجود این، بعد از اینکه پاکستان روابط نظامی خود را با چین گسترش داد و نیروهای چین وارد منازعه مسلحانه با شوروی شدند، هند در سیاست شوروی نسبت به چین اهمیت یافت و دهلی نو نیز نمی‌توانست از منابع تسلیحاتی شوروی چشم‌پوشی کند (Cohen, 1983: 25-7). بدین ترتیب، هرچه روابط چین و شوروی از اوایل دهه ۱۹۶۰ به بعد در نتیجه اختلافات مرزی و ایدئولوژیکی تیره‌تر می‌شد، مسکو بیشتر از دهلی نو در مقابل پکن حمایت می‌کرد. تا جایی که به تدریج در اواخر این دهه محور دهلی نو-مسکو در مقابل پکن شکل گرفت (Rothermund, 1969: 81). بنابراین، علی‌رغم اینکه سیاست شوروی نسبت به هند و پاکستان ظاهراً «ماهیت زیگ‌زاگی» داشت اما هم در روابط چین-هند و هم در روابط پاکستان-هند اساساً جانب دهلی نو را می‌گرفت (Gupta, 2008: 145).

هدف شوروی از روابط نزدیک با هند این بود که در «بازی موازنه قدرت آسیا» از این کشور در مقابل چین و آمریکا استفاده کند. در مقابل، دهلی نو مسکو را منبع قابل اطمینانی برای تأمین جنگ‌افزارهای دفاعی و نیز حمایت دیپلماتیک در سازمان ملل و سایر مراکز برای مسائل مهمی مانند کشمیر تلقی می‌کرد (Jain, 2003: 376-7). در این دوره، اغلب سوگیری‌های ضدامریکایی در سیاست خارجی هند به علت حمایت آمریکا از پاکستان بود (Thakur, 1996: 575). به طور همزمان، دهلی نو

برای حفظ نفوذش در مسکو باید از وابستگی به این کشور پرهیز می‌کرد. اما این هدف با توجه به حمایت‌های تسلیحاتی امریکا از پاکستان در معرض تهدید قرار گرفت (Ayoob, 1982: 197).

بدین ترتیب، در اوت ۱۹۷۱ در شرایطی که پاکستان از دوستی نزدیک چین و حمایت غیرمستقیم امریکا بهره می‌برد، شوروی با هند پیمانی را امضا کرد که برخی آن را حرکت هند به سمت شوروی می‌دانند. به عبارت دیگر، اتحاد شوروی- هند در مقابل محور پاکستان- چین- امریکا شکل گرفت (Basrur, 1988: 247). با وجود این، تنها موردی که شوروی سابق مستقیماً در روابط هند و پاکستان نقش تأثیرگذاری ایفا کرد، کنفرانس تاشکند ۱۹۶۶ بود (Makeig, 1987: 276) و در حساس‌ترین تنش بین هند و چین در جنگ ۱۹۶۲، دهلی نو نه از پشتیبانی شوروی بلکه از حمایت اقتصادی و نظامی کاخ سفید برخوردار بود (Guihong, 2005: 284). با این حال، شوروی از زمانی که روزنامه *پراودا* در ۱۶ اکتبر ۱۹۷۱ به طور غیرمستقیم اسلام‌آباد را عامل تداوم منازعه هند و پاکستان معرفی کرد حمایت خود از دهلی نو را آشکارتر نمود (Basrur, 1988: 248). بدین ترتیب، اتحاد شوروی حامی قدرتمند هند در موضوعات مختلف از جمله کشمیر شد (Mahapatra, 2004: 129). این در حالی بود که سه مانع اساسی بر سر راه روابط اسلام‌آباد و مسکو وجود داشت: الف) روابط نزدیک روسیه با رقیب پاکستان یعنی هند؛ ب) رقابت مسکو و اسلام‌آباد بر سر نفوذ در افغانستان؛ ج) پناهندگی دادن پاکستان به شورشیان و پناهجویان شوروی (Katz, 2005: 137).

بنابراین، منازعه هند و پاکستان که در سال‌های نخست پس استقلال‌شان کمتر از فضای جنگ سرد تأثیر می‌پذیرفت به مرور زمان در جغرافیای روابط شرق و غرب جای گرفت. زیرا منازعات موجود در جهان سوم طی دوران جنگ سرد تا حدودی انتقال رقابت ابرقدرت‌ها به مناطق «امن‌تر» بود (Kinsella, 1995: 110). بدین ترتیب، از سال ۱۹۶۵ تا پایان جنگ سرد، روابط هند و پاکستان به شدت تحت تأثیر پیوندهای فرامنطقه‌ای آنها بود. کمک‌های نظامی امریکا به پاکستان و روابط نزدیک اسلام‌آباد- پکن باعث ترس هندی‌ها از محور ایالات متحده- چین- پاکستان شده بود. در مقابل، اسلام‌آباد نسبت به اتحاد هند و شوروی نگران بود (Kumar, 2003:)

118). علاوه بر این، قدرت‌های بزرگ در دوران جنگ سرد با فروش تسلیحات به متحدین خود در آسیای جنوبی به طور غیرمستقیم در منازعه هند و پاکستان تأثیر می‌گذاشتند (Sanjian, 1998 and 1999).

در مجموع، رقابت ابرقدرت‌ها در دوران جنگ سرد به شیوه‌های مختلف در تشدید منازعه هند و پاکستان نقش داشت: نخست، انتقال رقابت آنها از مرکز نظام بین‌الملل به حاشیه آن باعث درگیر شدن دهلی نو و اسلام‌آباد در این بازی می‌شد. دوم، فروش گسترده تسلیحات از سوی امریکا و شوروی به متحدین منطقه‌ای خود یعنی هند و پاکستان به طور خواسته یا ناخواسته در منازعه این دو کشور تأثیر داشت. سوم، شکاف میان ابرقدرت‌ها و مرزبندی کل جهان بر اساس آن، منازعه هند و پاکستان را نیز وخیم‌تر می‌کرد.

اکنون سؤالی که مطرح می‌شود این است که قدرت‌های بزرگ بعد از جنگ سرد و به ویژه پس از آزمایش‌های هسته‌ای هند و پاکستان در سال ۱۹۹۸ چگونه در فرایند مدیریت منازعه این دو کشور ایفای نقش کرده‌اند؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این سؤال می‌توان طرح کرد این است که امریکا، روسیه و چین به عنوان سه قدرت بزرگ با استفاده از برتری محلی‌شان، احترام به حوزه‌های نفوذ یکدیگر و کنش مشترک در مدیریت منازعه هند و پاکستان نقش داشته‌اند.

ادبیات تحقیقی موجود در این زمینه به سه دسته تقسیم می‌شوند: الف) آثاری که به روابط قدرت‌های بزرگ با هر یک از کشورهای هند و پاکستان پرداخته‌اند اما به تأثیر این رابطه در مدیریت منازعه این دو کشور توجه نکرده‌اند (نک. Adhikari, 2004; Foran, 1998; Ganguly, 2005; Ganguly & Mistry, 2006; Mills, 2010; Shrivastava, 2005; Shuja, 1993؛ ب) آثاری که مناسبات قدرت‌های بزرگ و تأثیر آن در ساختار بین‌المللی را مورد بررسی قرار داده‌اند اما به پیامد این مناسبات برای منازعات جفتی قدرت‌های منطقه‌ای نپرداخته‌اند (نک. Mingjiang & Chaudhuri, 2004; Newman, 2007؛ ج) آثاری که صرفاً رقابت‌های منطقه‌ای در آسیای جنوبی به ویژه رقابت هند و پاکستان را بررسی کرده‌اند و تأثیر قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای را یا نادیده گرفته‌اند (نک. Sinha, 2004; Misra, 2010) و یا به عنوان یک متغیر دخیل و نه متغیر مستقل مورد توجه قرار داده‌اند (نک. Mahapatra, 2011). در این بین، در مقاله حاضر

تلاش می‌شود تا تأثیر مناسبات قدرت‌های بزرگ و به طور مشخص مدیریت این قدرت‌ها در یک منازعه منطقه‌ای خاص یعنی منازعه هند و پاکستان در دوره زمانی ۲۰۱۰-۱۹۹۸ بررسی گردد.

بدین منظور، نخست، با استفاده از رویکرد مکتب انگلیسی در مورد قدرت‌های بزرگ و تحلیل جفتی^(۱) / وراجفتی^(۲) چهارچوب نظری مختصری به عنوان مبنای نظری مباحث ارائه می‌گردد. دوم، تحولات حادث در روابط هند و پاکستان با قدرت‌های بزرگ طی دوران پس از جنگ سرد مورد بررسی قرار می‌گیرد. سوم، میزان تأثیرپذیری منازعه این دو کشور از تحولات مزبور و مداخله قدرت‌های بزرگ در این منازعه در جریان بحران‌های ۱۹۹۹، ۲-۲۰۰۱ و ۲۰۰۸ نشان داده خواهد شد. سرانجام، بحث این مقاله به طور مختصر جمع‌بندی می‌شود.

۲. چهارچوب نظری: قدرت‌های بزرگ، دولت‌های رقیب^(۳) و مدیریت منازعه

علی‌رغم دیدگاه‌های حداکثری و حداقلی گوناگون پیرامون تأثیر ساختار بین‌المللی در روابط میان کشورها (Waltz, 1979; Keohane, 1984; Bull, 2002; Buzan, 2004)، چهارچوب نظری منسجمی در مورد نقش ملموس آن در منازعه میان دو کشور خاص وجود ندارد. اما می‌توان با توجه به مناسبات قدرت‌های بزرگ در سطح جهانی، روابط دولت‌های رقیب در سطح منطقه‌ای، و تعامل بین این دو، نوعی رویکرد ترکیبی را به دست داد.

نویسندگان مکتب انگلیسی (Clark, 2009: 204) و به ویژه هدلی بول (2002) توجه ویژه‌ای به نقش قدرت‌های بزرگ در مدیریت منازعات و حفظ نظم داشته‌اند و در مورد دولت‌های رقیب نیز تحلیل‌های جفتی مفید می‌نماید (Crescenzi, 2007; Goertz, Jones, and Diehl, 2005). ارتباط میان قدرت‌های بزرگ و دولت‌های رقیب، مانند «خیابان دوطرفه» است؛ یعنی ارتباطشان مبتنی بر نوعی قرارداد ضمنی بین آنها است (Clark, 2009: 212). بنابراین، اگر دولت‌های رقیب از رویکرد جفتی فراتر رفته و قدرت‌های بزرگ نیز به مداخله در روابط آنها رغبت نشان دهند، می‌توان به

1. dyadic
2. extra-dyadic
3. rival

مدیریت منازعه از طریق مداخله طرف سوم امیدوار بود. از نظر هدلی بول (6-194: 2002)، سه شاخص را باید در مورد لفظ «قدرت‌های بزرگ» در نظر داشت: الف) تکرر: وجود دو قدرت بزرگ یا بیشتر با جایگاه‌های قابل مقایسه و نزدیک به هم؛ ب) قدرت نظامی: در صدر بودن قدرت‌های بزرگ به لحاظ قدرت نظامی در کل جهان؛ و ج) شناسایی و مشروعیت: لزوم اذعان سران و مردم قدرت‌های بزرگ به همراه سایر دولت‌ها به حقوق و وظایف خاص این قدرت‌ها. بنابراین، ویژگی تعریف‌کننده قدرت بزرگ نه تنها ارتباط عمودی‌اش با بقیه اعضای جامعه بین‌المللی بلکه ارتباط افقی‌اش با سایر قدرت‌های بزرگ نیز می‌باشد (Clark, 2009: 204-5).

نقش قدرت‌های بزرگ در تأمین نظم بین‌المللی به علت نابرابری دولت‌ها در دسترسی به قدرت است (Bull, 2002: 199) اما ایفای آن مستلزم شناسایی و تأیید دیگران نیز می‌باشد (Clark, 2009: 214-5). از این رو، «قدرت‌های بزرگ مسئولان بزرگی هستند» (Neuman, 2003: 353) که در صورت شناسایی آنها از سوی بقیه جامعه بین‌المللی، نهاد قدرت‌های بزرگ مشروع می‌گردد (Clark, 2009: 212). اهمیت این نهاد زمانی هویدا می‌شود که روابط دیپلماتیک میان دولت‌های رقیب در سطح منطقه‌ای به هم می‌خورد (Neuman, 2003: 354).

قدرت‌های بزرگ به دو شیوه عمده به نظم بین‌المللی کمک می‌کنند: الف) مدیریت روابطشان با یکدیگر؛ و ب) به‌کارگیری برتری‌شان به نحوی که به طور کلی، نشان‌گر رویکردی مرکزی در مورد امور بین‌المللی باشد. به عبارت دقیق‌تر، قدرت‌های بزرگ روابطشان را در رابطه با نظم بین‌المللی به شیوه‌های زیر مدیریت می‌کنند: حفظ موازنه قدرت عمومی؛ تلاش برای پرهیز از/ مهار بحران‌های موجود در روابطشان با یکدیگر؛ و تلاش برای محدود کردن جنگ‌های‌شان با همدیگر. سپس، به شیوه‌های زیر برتری‌شان را در رابطه با بقیه جامعه بین‌المللی به کار می‌گیرند: استفاده یکجانبه از برتری محلی‌شان؛ موافقت بر سر احترام به حوزه‌های نفوذ یکدیگر؛ و کنش مشترک (Bull, 2002: 200).

اما چه کشورهایی واجد شرایط قدرت‌های بزرگ هستند. هدلی بول (2002: 197) در دهه ۱۹۷۰ آنها را شامل آمریکا، شوروی سابق و چین می‌دانست. از نظر

وی، ژاپن قدرت بزرگ بالقوه بود و اروپای غربی نیز چون هنوز دولت واحدی تشکیل نداده بود «اصلاً قدرت» نبود. در آن دوره، ایالات متحده، اتحاد شوروی و چین در جایگاه برابری به نظر می‌رسیدند و برتری‌شان^(۱) را خود و بقیه اعضای جامعه بین‌الملل قبول داشتند. اما جایگاه چین کمی نسبت به دو قدرت دیگر پایین‌تر بود. به نظر می‌رسد که اکنون نیز رویکرد بول کماکان نیز در مورد امریکا، روسیه و چین صادق است.

تا اینجا یکی از کفه‌های ترازوی مدیریت منازعات منطقه‌ای که به قدرت‌های بزرگ برمی‌گردد، روشن شد. اما کفه دیگر آن به دولت‌های رقیب منطقه‌ای مربوط می‌شود که باید پذیرای این مداخله در جهت مدیریت منازعه باشند. طی دو سده اخیر جدا از روابط امریکا و شوروی سابق، چندین منازعه بین دسته‌های دوتایی دولت‌ها^(۲) رخ داده است که به آنها جفت^(۳) می‌گویند (9: Misra, 2010). از سال‌ها پیش تحلیل جفتی که دولت‌ها را جفت جفت می‌نگرد بر مطالعه منازعات بین‌المللی مسلط شده است (Bremer, 1992). هر جفت از دولت‌ها بعد از منازعه‌ای طولانی در مقوله رقابت مداوم^(۴) جای می‌گیرند (در این مورد، نک. جدول ۱). رقابت مداوم منازعه مکرر بین دولت‌های یکسان است. اف. دابلیو. وایمان،^(۵) رقابتی را مداوم می‌داند که در آن یک جفت دولت طی دوره‌ای ده‌ساله درگیر دو منازعه مسلحانه یا بیشتر شده باشند. پی. اف. دایهل و جی. کینگستون^(۶) معتقدند که اگر یک جفت دولت سه منازعه یا بیشتر را طی دوره پانزده‌ساله تجربه کنند واجد شرایط رقابت مداوم هستند. از نظر گاری گورتز و دایهل، «رقابت مداوم را می‌توان به عنوان منازعه مکرر میان دسته‌ای از دولت‌های یکسان تعریف کرد» (10: Misra, 2010).

1. pre-eminence
2. pairs of states
3. dyad
4. enduring rivalry
5. F.W. Wayman
6. P.F. Diehl and J. Kingston

جدول ۱. کیفیت رقابت کامل میان دو کشور بر اساس تحلیل جفتی

شاخص	حالت الف	حالت ب
شرایط حاکم	عدم قطعیت مستقل	عدم قطعیت واکنشی
سازوکار مدیریت منازعه	تصمیم‌گیری همکاری‌جویانه	مذاکره آگاهانه
عامل تداوم رقابت کامل	عدم پیروزی یکی از طرفین	ناکامی در مدیریت منازعه

در فضای رقابت کامل^(۱)، کنشگران در معرض دو نوع عدم قطعیت هستند که با رفتار آینده‌نگرانه رقبایشان رابطه دارد: الف) عدم قطعیت مستقل، یا شک و تردیدی که از ماهیت کنش‌های ابتکاری رقبا نشأت می‌گیرد؛ و ب) عدم قطعیت واکنشی، یا نارسایی دانشی که بر اساس آن رقبا به کنش‌های مستقلانه خود واکنش نشان می‌دهند (Kuenne, 1989: 557). کیوئین (1989: 565) متناسب با این دو نوع عدم قطعیت، دو دسته از سازوکارهای مدیریت منازعه را پیش می‌نهد: الف) سازوکارهایی که از خصالت‌های اجتناب‌ناپذیر فضای مزبور نشأت گرفته و راه‌حل‌های همکاری‌جویانه را در فرایند طبیعی تصمیم‌گیری ترغیب می‌کند؛ ب) سازوکارهایی که ریشه در مذاکرات آگاهانه یا پیام‌های کنشگران دارد. در دو حالت، این رقابت‌ها ادامه پیدا می‌کند: الف) در صورت ناکامی سیاست‌های واقع‌گرایانه یا اجباری در دستیابی به پیروزی؛ یعنی اگر یکی از طرفین بتواند غالب شود رقابت پایان می‌پذیرد؛ ب) در صورت ناکامی تلاش‌های معطوف به مدیریت منازعه؛ یعنی راهکارهایی مانند مذاکره، میانجی‌گری یا مصالحه بین طرفین متخاصم به نتیجه نرسد (Goertz, Jones, and Diehl, 2005: 743-4).

با وجود این، برای درک مدیریت قدرت‌های بزرگ در منازعات منطقه‌ای باید از تحلیل جفتی فراتر رفت. علی‌رغم اینکه تحلیل وراجفتی نادر است، مسئله ساختار/قطب‌بندی و ثبات در نظام بین‌الملل برخی از پژوهشگران را مجبور کرده تا در منازعات بین‌المللی به اطلاعات وراجفتی توجه کنند. اما آنها نیز عمدتاً به صلح و ثبات کلی در نظام بین‌الملل توجه کرده و در سطح تحلیل سیستمی باقی مانده‌اند. برای فراتر رفتن از این سطح تحلیل باید به دو سؤال پاسخ داد: نخست، چگونه هر دولت یا سیاست‌گذارانش اطلاعات مربوط به مناسبات بین‌المللی سایرین را پردازش می‌کنند؟ دوم، وقتی که این اطلاعات پردازش شد، سیاست‌گذاران با آن چه

1. rivalrous

می‌کنند؟ آیا این اطلاعات بر تصمیم‌گیری در سیاست بین‌المللی تأثیر می‌گذارد؟
(Crescenzi, 2007: 383).

دولت‌ها معمولاً از رفتار پیرامون خود درس می‌گیرند. آنها به پیوندهای تاریخی مخالفانشان با دیگر ملت‌ها توجه دارند اما به دقت میزان تشابه این ملت‌ها با خود را اندازه می‌گیرند. برای مثال، حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ بیشتر بر روابط آمریکا- کره شمالی تأثیر گذاشت تا آمریکا- چین. این امر از وجهه^(۱) هر دولت نشأت می‌گیرد. بنابراین پاسخ به سؤال نخست بالا در یادگیری ناشی از وجهه نهفته است. برای پاسخ به سؤال دوم باید این یادگیری را در چهارچوب ارتباطی پویا ادغام کرد. به این معنا که یادگیری مزبور در روابط درون جفت‌ها اعمال شده و این روابط را به طور مرتب تغییر داده و تکامل می‌بخشد (Crescenzi, 2007: 383).

دولت‌ها رفتار و راجفتی را مشاهده کرده و این اطلاعات را در برخورد با روابط درون‌جفتی^(۲) به کار می‌بندند. آنها برای استفاده از دولت‌های طرف سوم به عنوان عامل نیابتی به سابقه و وجهه جفت خود در رفتار و راجفتی توجه می‌کنند. اما اگر مخالفان در طول زمان نسبت به این دولت‌های نایب ابراز دشمنی کنند، احتمال منازعه درون‌جفتی به شدت افزایش می‌یابد (Crescenzi, 2007: 394). بنابراین، موفقیت قدرت‌های بزرگ در مدیریت منازعات منطقه‌ای به طور همزمان در گرو اراده و کنش این قدرت‌ها و رویکرد دولت‌های رقیب منطقه‌ای نسبت به رفتار آنها می‌باشد. این امر نشانگر اهمیت سه نوع تعامل میان قدرت‌های بزرگ، دولت‌های رقیب و هر دوی آنها با همدیگر در مدیریت منازعه میان دو دولت رقیب منطقه‌ای است.

۳. پایان جنگ سرد و تغییر در مناسبات فرامنطقه‌ای هند و پاکستان

در دوران جنگ سرد، رقابت بین اتحاد شوروی و ایالات متحده در آسیای جنوبی با تعارضات دوجانبه هند و پاکستان در هم تنیده بود. این وضعیت به الگوی خاصی از تعارض انجامیده بود که سال‌ها دوام آورد (Youkang, 2001: 142). با پایان جنگ سرد، رقابت ایالات متحده و شوروی در آسیای جنوبی نیز به پایان رسید و اتحاد

1. reputation
2. intra-dyadic

هند- شوروی در مقابل اتحاد امریکا- پاکستان دیگر بی‌معنی بود (Hongyu, 1995: 548). این تحول از گذرگاه‌های متعددی عبور کرد که درک آن مستلزم بررسی دقیق‌تر این موضوع است. علاوه بر این، پایان جنگ سرد به معنای چشم‌پوشی کامل ابرقدرت‌های پیشین از حوزه‌های نفوذ سنتی خود در آسیای جنوبی نبود. بنابراین، در ادامه طی دو قسمت به روابط هند و پاکستان با قدرت‌های بزرگ پس از جنگ سرد پرداخته می‌شود. در این فرایند، دو کشور می‌آموزند که چگونه از ارتباطات درون‌جفتی فراتر رفته و قدرت‌های بزرگ نیز با استفاده از برتری محلی‌شان، احترام به حوزه نفوذ یکدیگر و کنش مشترک به مدیریت منازعه این دو کشور در دوره ۲۰۱۰-۱۹۹۸ کمک می‌کنند.

۳-۱. هند و قدرت‌های بزرگ پس از جنگ سرد

فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد هند را مجبور به بازتعریف سیاست خارجی سنتی‌اش یعنی عدم تعهد کرد. در نتیجه، دهلی نو روابطش با ایالات متحده و کشورهای غربی را بهبود بخشید و با اسرائیل و افریقای جنوبی نیز روابط دیپلماتیک رسمی برقرار کرد. همزمان، تلاش کرد تا روابطش با چین و پاکستان را نیز بازسازی کند (Mazumdar, 2011: 165). بنابراین، هند طی دهه ۱۹۹۰ به لحاظ موضوعی تغییرات قابل ملاحظه‌ای در سیاست خارجی خود ایجاد کرد که عبارتند از: تمرکز فزاینده بر منافع اقتصادی، دست برداشتن از سیاست خارجی آرمان‌گرایانه مبتنی بر عدم تعهد، اولویت یافتن منافع ملی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی، و سرانجام، کنار گذاشتن رویکرد ضدامریکایی (Mazumdar, 2011: 169). این تغییر رویکرد در کیفیت مناسبات دهلی نو با سه قدرت بزرگ یعنی امریکا و چین به همراه روسیه جدید کاملاً روشن است؛ به گونه‌ای که دهلی نو پس از جنگ سرد بر خلاف گذشته علاوه بر روسیه، با چین و امریکا نیز روابط چشمگیری برقرار کرد. در زیر به طور مختصر به کیفیت رابطه هند با هر یک از این کشورها پرداخته می‌شود.

الف- هند و روسیه: روابط هند و روسیه از زمان فروپاشی شوروی شاهد تحولات عمیقی بوده است. این روابط در اوایل دهه ۱۹۹۰ به شدت کاهش یافت

اما این وقفه به علل زیر زیاد طول نکشید: الف) مسکو به سرعت کاستی سیاست خارجی‌اش یعنی رها کردن متحدین قدیمی را دریافت؛ ب) کمک‌های غرب برای احیای اقتصاد روسیه کمتر از انتظار این کشور بود؛ ج) روسیه برای حفظ موضع راهبردی‌اش در امور بین‌المللی نیازمند رویکردی مستقل و متفاوت با غرب بود؛ د) ساختارهای اقتصادی، قومی و سیاسی در حال ظهور در روسیه با ساختارهای هند مشابه بود؛ و ه) هر دو کشور ملاحظات مشترکی در زمینه توسعه اقتصادی، تروریسم و ساختار قدرت بین‌المللی داشتند (Mahapatra, 2004: 130).

بنابراین، در اواسط دهه ۱۹۹۰ دهلی نو و مسکو به فهم راهبردی و سیاسی جدیدی دست یافتند و سرانجام در دولت پوتین مجدداً همکاری پایدار و سازنده خود را از سر گرفتند (Jain, 2003: 375). سپس، هند جایگاه مهمی در رویکرد چندقطبی روسیه پیدا کرد. این مفهوم حداقل به شش «قطب» جهانی یعنی روسیه، اتحادیه اروپا، ایالات متحده، چین، هند و ژاپن (اما نه ناتو) اشاره دارد و مستقیماً در تقابل با ایده «جهان تک‌قطبی» است (Malek, 2004: 384).

به طور کلی، روابط هند و روسیه مبتنی بر نوعی وابستگی متقابل ساختاری است که هر یک از دو کشور به دیگری وابسته است. از یکسو، ارتش هند به روسیه وابسته است و سخت‌افزارهای روسی حدود ۷۰ درصد واردات نظامی هند را تشکیل می‌دهد؛ که البته این وابستگی اخیراً به تولید مشترک ارتقا یافته است. از سوی دیگر، واردات نظامی هند از روسیه به ماندگاری اقتصادی صنایع نظامی روسیه کمک می‌کند. همچنین، هند یکی از مشتریان عمده انرژی روسیه است (Chenoy, 2008: 55-6).

ب- هند و آمریکا: هند بعد از جنگ سرد، همزمان با حفظ روابط با روسیه تلاش کرد که روابط خود را با غرب به ویژه آمریکا نیز بهبود بخشد. هرچند هند قبل از استقلال رسمی در اکتبر ۱۹۴۶ برای برقراری روابط دیپلماتیک با آمریکا به توافق رسید (Shrivastava, 1975: 21) و حتی قبل از پایان جنگ سرد، دولت ریگان با پیشنهاد همکاری فنی گسترده به دنبال ممانعت از وابستگی هند به اتحاد شوروی بود (Ganguly, 2003: 25-6) اما دو کشور کماکان رابطه چشمگیری با هم نداشتند.

با وجود این، روابط هند و آمریکا به علل زیر همزمان با پایان جنگ سرد تغییر

یافت: الف) فروپاشی شوروی و از بین رفتن مانع اصلی روابط هند و آمریکا؛ ب) اصلاحات و پیشرفت اقتصادی هند و اهمیت یافتن آن به عنوان شریک تجاری و سرمایه‌گذاری ایالات متحده؛ ج) نفوذ جامعه هندی‌های مقیم آمریکا در جهت‌گیری نخبگان کاخ سفید؛ د) اهمیت راهبردی روزافزون اقیانوس هند برای آمریکا؛ هـ) ظهور هند به عنوان قدرت جدید با دموکراسی روبه‌رشد و پتانسیل اقتصادی؛ و) اهمیت یافتن هند به عنوان موازنه‌دهنده بالقوه چین برای آمریکا؛ ز) اهمیت یافتن نزدیکی به هند به عنوان چاره کاخ سفید برای جلوگیری از شکل‌گیری مثلث روسیه-چین-هند (Guihong, 2005: 287)؛ ح) نگرانی هند از شکل‌گیری جهان تک‌قطبی؛ ط) ترس آمریکا از اسلام‌گرایی در آسیای مرکزی به علت فروپاشی شوروی و در نتیجه، کاهش اهمیت راهبردی پاکستان؛ ی) اولویت یافتن نظم و ثبات در آسیای جنوبی؛ ک) امکان‌پذیری همکاری مشترک میان دهلی نو، واشنگتن و مسکو در جهت ثبات جهانی و منطقه‌ای؛ ل) روشن شدن ضعف نظام سوسیالیستی و اهمیت یافتن اقتصاد بازار برای هند؛ م) جذابیت دموکراسی هند برای آمریکا (Thakur, 1996: 575-80).

بنابراین، هرچند برخی معتقدند که بعد از جنگ سرد هند برای نخستین بار به عنوان چالش آینده آمریکا مطرح شد (Vijayalakshmi, 2008: 204) اما طی این دوره روابط دوجانبه هند و آمریکا از بستر تاریخی‌اش بیرون آمد و شروع به گسترش کرد (Rubinoff, 2001: 37). بدین ترتیب، هرچند طی دوره ۲۰۱۰-۱۹۹۸ فقط حدود یک درصد از خریدهای تسلیحاتی هند از آمریکا بوده است (به نقل از موسسه مطالعات صلح بین‌المللی استکهلم^(۱)، موجود در: http://amstrade.sipri.org/amstrade/html/export_values.php)، اما واشنگتن و دهلی نو از اواسط دهه ۲۰۰۰ با همکاری راهبردی بی‌سابقه و مذاکره بر سر انرژی هسته‌ای در چهارچوب طرح همکاری هسته‌ای غیرنظامی آمریکا-هند^(۲) فصل مهمی را در روابط خود رقم زدند (Vijayalakshmi, 2008: 211).

به نظر می‌رسد که واشنگتن می‌خواهد از هند متحد پایداری بسازد تا از منافع و ارزش‌های آمریکا دفاع کند اما دهلی نو تا زمانی شریک آمریکا خواهد بود که

1. Stockholm International Peace Research Institute
2. US-India Civil Nuclear Cooperation Initiative

منافعش در حوزه‌های اقتصادی و راهبردی تأمین شود. برای نمونه، هند اجازه نخواهد داد که امریکا از آن به عنوان ابزاری علیه چین یا ایران استفاده کند (Jaffrelot, 2009: 12).

در مجموع، بهبود روابط هند و امریکا بعد از جنگ سرد را در سه سطح ساختاری، داخلی و فردی می‌توان مورد توجه قرار داد. در سطح ساختاری، فروپاشی شوروی و تردید روسیه در مورد کیفیت رابطه با هند، دهلی نو را مجبور به بازنگری در سیاست خارجی‌اش کرد. در نتیجه، سران هند شروع به آزمودن سایر گزینه‌ها و بهبود روابط با چین و امریکا کردند. در سطح داخلی، بحران مالی هند بعد از جنگ اول خلیج فارس در اوایل دهه ۱۹۹۰ این کشور را مجبور به بازنگری روابطش با امریکا کرد. در سطح فردی، تصمیم ناراسیمها راتو و مان‌موهان سینگ برای تغییر راهبرد توسعه هند و حرکت به سمت بازار آزاد قابل توجه است (Kapur and Ganguly, 2007: 647-9).

ج- هند و چین: هند بعد از پایان جنگ سرد علاوه بر بازنگری در روابط خود با روسیه و امریکا، رویکرد خود در مورد چین را نیز اصلاح کرد؛ قدرتی که هرچند شاید به اندازه دو مورد قبلی در سیاست جهانی تأثیرگذار نباشد اما به علت همسایگی با آسیای جنوبی در روابط هند و پاکستان تأثیر چشمگیری دارد. روابط هند و چین از دهه ۱۹۵۰ به بعد سرد بود اما با سفر راجیو گاندی به پکن در سال ۱۹۸۸ تا حدودی رو به بهبود گذاشت (Hu, 1999: 41). ملاقات وی نخستین ملاقات نخست‌وزیر هند بعد از بازدید نهر و در سال ۱۹۵۴ بود (Hongyu, 1995: 546). سپس، رشد حیرت‌انگیز چین پس از جنگ سرد دهلی نو را مجبور کرد تا به روابط بین دو کشور بیشتر توجه کند (Mazumdar, 2011: 170). چند سال بعد از ملاقات راجیو گاندی از پکن، هند و چین به هم نزدیک شده و دو کشور گرم‌ترین روابط خود را بعد از اواسط دهه ۱۹۵۰ تجربه کردند (Garver, 1996: 323). این روابط طی دهه گذشته نیز با ملاقات‌های سران دو کشور ادامه یافت (وبسایت بی بی سی فارسی، ۲۰۰۳: ۱۴ نوامبر) و طی این ملاقات‌ها، طرفین تلاش کردند تا اختلافات مرزی خود را حل و فصل کنند (وبسایت بی بی سی فارسی، ۲۰۰۵: ۱۱ آوریل).

هند و چین در بسیاری از موارد با هم متفاوتند اما رویکردهای بنیادی‌شان در

مورد بازدارندگی هسته‌ای مشابه همدیگر است. یعنی هر دو پایبند به بازدارندگی حداقلی هستند؛ هیچ یک علاقه‌ای به جنگ هسته‌ای ندارند؛ هر دو به موضع غیرتهاجمی وفادارند؛ دکترین‌های امنیتی هر دو مبتنی بر مفهوم «منع استفاده نخست» است؛ هیچ یک به دنبال استفاده از تسلیحات هسته‌ای به عنوان ابزار اجبار نبوده‌اند؛ هر دو آزمایش‌های هسته‌ای معدودی انجام داده‌اند؛ هیچ یک «نابرابری» نیروهای مسلح را مسئله مهمی نمی‌دانند (Basrur and Kartik, 2011: 189).

روابط چین و هند علاوه بر مناسبات دوجانبه در قالب رابطه آنها با روسیه نیز معنا می‌یابد. روسیه، چین و هند هر سه بر تقویت نقش سازمان ملل تأکید دارند و هر سه بر احترام به حاکمیت ملی و پرهیز از مداخله در منازعات داخلی تأکید می‌کنند؛ که این امر به خاطر چالش‌های موجود برای تمامیت ارضی خودشان در تایوان، کشمیر و چین است (Kuchins, 2001: 262). با وجود این، موانع متعددی بر سر راه گسترش روابط پکن و دهلی نو وجود دارد که علاوه بر بی‌اعتمادی ناشی از روابط گذشته، به رویکردهای راهبردی دو کشور در دوران بعد از جنگ سرد نیز برمی‌گردد؛ به طوری که هندی‌ها آمریکا را برای امنیت ملی خود کم‌خطرتر از چین می‌دانند (Ayoob, 1999: 63).

در مجموع می‌توان گفت هند بعد از جنگ سرد و به ویژه بعد از آزمایش‌های هسته‌ای ۱۹۹۸ از رویکرد درون‌جفتی خود و تلاش برای محدود کردن منازعه‌اش با پاکستان در قالب روابط دوجانبه خود فراتر رفته و با گسترش روابط با قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای به ویژه آمریکا نوعی رویکرد وراجفتی را در پیش گرفته است. این رفتار هند در گذار این کشور از رویکرد عدم تعهد، حرکت دهلی نو به سمت همکاری گسترده با واشنگتن، و متکثرسازی پیوندهای فرامنطقه‌ای آن مشهود است.

۲-۳. پاکستان و قدرت‌های بزرگ پس از جنگ سرد

پاکستان در دوران جنگ سرد از یکسو مهره آمریکا در مقابل شوروی بود و از سوی دیگر، مهره چین در مقابل هند (Jacob, 2010: 220). به عبارت دیگر، پاکستان همواره مجبور شده است حامیان قدرتمند خود را در مقابل همسایه بزرگ‌ترش یعنی هند به

صف کند. از این رو، اسلام‌آباد در دوران جنگ سرد با چین و امریکا متحد شد (Bajpai, 2007: 810). اما پایان جنگ سرد باعث بازنگری در روابط چین و پاکستان شد. علاوه بر این، خروج شوروی از افغانستان در سال ۱۹۸۹ باعث شد که بنیاد همکاری راهبردی پاکستان و امریکا تضعیف شده و اختلافات سیاسی آنها عیان گردد (Hagerty, 2002: 287). این همه به همراه بی‌ثباتی سیاسی فعلی پاکستان و حرکت تدریجی آن به سمت افراط‌گرایی اسلامی باعث نگرانی پکن و واشنگتن شد (Jacob, 2010: 220) و محور اسلام‌آباد-پکن-واشنگتن تضعیف گشت. برای فهم این روند باید روابط پاکستان با تک‌تک قدرت‌های بزرگ در گذار از دوران جنگ سرد به دوره بعد از آن مورد توجه قرار گیرد.

الف- پاکستان و امریکا: طی دوران جنگ سرد تمام ملاحظات راهبردی امریکا در آسیای جنوبی در روابط این کشور با رقیب سنتی هند یعنی پاکستان خلاصه می‌شد که حداقل در ظاهر اهداف راهبردی واشنگتن را تأمین می‌کرد (Kapur and Ganguly, 2007: 645). اما با پایان جنگ سرد این وضعیت تغییر یافت. بعد از جنگ سرد، ایالات متحده به دنبال حفظ ثبات در آسیای جنوبی و جلوگیری از اشاعه هسته‌ای در این منطقه بود (Youkang, 2001: 153). در این شرایط، پاکستان که جایگاه خود را با پایان جنگ سرد در سیاست خارجی امریکا از دست داده بود، با حرکت به سمت تسلیحات هسته‌ای خشم کاخ سفید را برانگیخت. سرانجام بعد از تهدیدات هسته‌ای پاکستان در اواخر دهه ۱۹۹۰ علیه هند، امریکا کمک‌های نظامی و اقتصادی خود به این کشور را قطع کرد و روابط این دو کشور تا سال ۲۰۰۱ تیره و تار بود. در این دوره، سیاست امنیتی اسلام‌آباد دوپایه بود: الف) پالایش توانمندی‌های هسته‌ای؛ و ب) تکیه بر چین به عنوان «تنها متحد ثابت‌قدم» (Hagerty, 2002: 287).

با وجود این، سیاست امریکا در آسیای جنوبی در اواخر دهه ۱۹۹۰ دچار تحول بنیادی شد که برخی نشانه‌های آن عبارتند از: الف) توجه بیشتر به آسیای جنوبی و سفر رئیس‌جمهور امریکا در مارس ۲۰۰۰ به هند بعد از ۲۲ سال و به پاکستان بعد از ۳۱ سال؛ ب) طرح احتمال مصالحه امریکا با هند و پاکستان بر سر موضوع هسته‌ای آنها؛ و ج) گسترش تدریجی روابط واشنگتن با دهلی نو به جای

حفظ تعادل بین هند و پاکستان- که در ملاقات ۵ روزه کلینتون از هند و دیدار ۶/۵ ساعته وی از پاکستان، و نیز ترغیب ژاپن و متحدین آسیای شرقی امریکا به سرمایه‌گذاری در هند دیده می‌شد (Youkang, 2001: 154).

در همین شرایط، حملات تروریستی یازدهم سپتامبر بار دیگر جایگاه پاکستان را در سیاست امنیتی امریکا ارتقا داد. در این دوره، پاکستان از دولت خط مقدم به متحد ناتو و شریک راهبردی تبدیل شد (Shafqat, 2009: 89-90, 104)، و این کشور از سوی کاخ سفید به عنوان متحد اصلی غیرناتویی^(۱) امریکا در آسیای جنوبی در مارس ۲۰۰۴ معرفی شد (وبسایت بی بی سی فارسی، ۲۰۰۴: ۱۸ مارس؛ Wirsing, 2007: 156) - در حالی که هنوز این جایگاه را به دهلی نو نداده بود (Sáez, 2007: 672).

به طور کلی، به نظر می‌رسد که واشنگتن و ناتو اغلب به دنبال گول زدن پاکستان برای جنگ با شبه‌نظامیان در افغانستان و پاکستان و تضمین مسیر لجستیکی خود از طریق پاکستان بدون درگیری در رقابت این کشور با هند بوده‌اند (Thakur, 2011: 199). با وجود این، امریکا و اسلام‌آباد کماکان با هم رابطه نظامی نزدیکی داشتند و در آخرین مورد در اواخر دهه ۲۰۰۰، این دو کشور پس از دو روز مذاکره در مورد طرح‌های توسعه اقتصادی، تحویل جنگ‌افزار و رفع بی‌اعتمادی با هم توافق کردند (Landler, 2010: March 25).

ب- پاکستان و چین: اغلب از امریکا به عنوان حامی اصلی پاکستان در تقابل با هند یاد می‌شود اما معمولاً اعتماد پاکستانی‌ها به پکن بیشتر بوده و پیوند آنها به وزنه‌ای تعیین‌کننده در سیاست آسیای جنوبی تبدیل شده است (Bhattacharjea, 1999: 493). محور راهبردی چین- پاکستان نشانگر محاسبات فنی پکن برای استفاده از مسئله کشمیر در جهت پیشبرد ملاحظات امنیتی‌اش در آسیای جنوبی است (Yuan, 2011: 40). روابط چین و پاکستان به چهار دوره تقسیم می‌شود: الف) از برقراری روابط دیپلماتیک در سال ۱۹۵۱ تا اواسط این دهه، که پاکستان به عنوان نخستین کشور مسلمان و سومین کشور غیرکمونویست چین منزوی را به رسمیت شناخت؛ ب) دوران سردی روابط، که از اواخر دهه ۱۹۵۰ شروع شد و به علت همراهی

1. major non-NATO ally

پاکستان با امریکا در مخالفت با کرسی چین در سازمان ملل بود؛ ج) دوران پس از جنگ ۱۹۶۲ چین و هند، که پکن و اسلام‌آباد به عنوان دشمنان مشترک دهلی نو با هم متحد شدند؛ د) دوران پس از جنگ سرد، که نشان‌گر روابط ضعیف اقتصادی اما پیوندهای مستحکم سیاسی است (Haider, 2009: 48).

علی‌رغم افت و خیز روابط چین و پاکستان طی دهه‌های گذشته، پکن همواره در مواقع حساس جانب اسلام‌آباد را گرفته است. این پیوند به ویژه در رابطه آنها با هند معنا می‌یابد. زیرا اختلافات پکن و دهلی نو بر سر مسائل مرزی که اوج آن به جنگ ۱۹۶۲ میان آنها انجامید (Deepak, 2006: 131) و مناقشه اسلام‌آباد با دهلی نو بر سر کشمیر که در جریان آن اسلام‌آباد مستظهر به حمایت پکن نیز بود (Garver, 1996: 326)، چین و پاکستان را دشمن مشترک هند می‌کرد. هرچند تنها هدف چین از رابطه با اسلام‌آباد بهره‌گیری از دشمنی هند و پاکستان به نفع خود بود (Deepak, 2006: 135) اما از نظر هند، پیوند چین و پاکستان نه تنها پکن بلکه شوروی و ایالات متحده را نیز به آسیای جنوبی می‌کشید (Garver, 1996: 334) - و این بر خلاف خواسته هند بود.

پایان جنگ سرد محیط راهبردی آسیای جنوبی را اساساً تغییر داد. سیاست چین در مورد پاکستان بعد از جنگ سرد از حمایت تقریباً غیرمشرط به رویکرد متوازن تغییر یافت تا هم روابطش را با هند بهبود بخشد و هم از ورود غیرضروری به منازعه هند-پاکستان بپرهیزد (Yuan, 2011: 46). بنابراین، پویای مربوط به رقابت محلی بین هند و پاکستان با اهداف راهبردی چین در آسیای جنوبی و پیوند آن با پاکستان در هم تنیده است (Khan, 2010: 106). به نظر می‌رسد که چین در چهارچوب همین اهداف پاکستان را علاوه بر هواپیما به ابزارهای دیگری برای به‌کارگیری تسلیحات هسته‌ای علیه هند تجهیز کرد (Hagerty, 2002: 287) و حتی گفته می‌شود که نخستین آزمایش هسته‌ای این کشور را در سال ۱۹۹۰ برای انجام داد (Thakur, 2011: 199).

هر چند روابط پاکستان با چین بر خلاف روابط این کشور با امریکا نسبتاً ثابت و پایدار بوده و سران اسلام‌آباد و پکن به طور مرتب با هم دیدار دارند (Masood, 2008: October 12) اما جیکاب (2010) معتقد است تعهد سیاسی چین به پاکستان طی

سال‌های اخیر کاهش یافته است. با این حال، می‌توان نتیجه گرفت که از منظر پکن، رابطه با اسلام‌آباد باعث ایجاد سکویی در آسیای جنوبی، محدود کردن هند و مقابله با سلطه روسیه بر آسیای مرکزی می‌شود. برای اسلام‌آباد نیز چین «ثابت‌قدم‌ترین دوست بین‌المللی»، حامی نظامی، کمک‌کننده اقتصادی و متحد راهبردی در قبال هند است (Hagerty, 2002: 284).

ج- پاکستان و روسیه: همزمان با بازنگری نسبی در رویکرد محور اسلام‌آباد-پکن-واشنگتن نسبت به هند پس از جنگ سرد، روسیه نیز به عنوان یکی از قدرت‌های بزرگ حاضر در آسیای جنوبی طی این دوران نگاه خود را به پاکستان اصلاح کرده است. ملاحظات روسیه در آسیای جنوبی از دو عامل نشأت می‌گیرد: نخست، نگرانی از قدرت‌یابی بنیادگرایان اسلامی در این منطقه؛ و دوم، تلاش برای حداقل‌سازی نفوذ امریکا در این منطقه با حمایت چین و هند (Malek, 2004: 400). بنابراین، روسیه شدیداً به دنبال احیای نقش راهبردی خود در منطقه آسیای جنوبی است و نه تنها تلاش می‌کند روابطش را با هند گسترش دهد بلکه به دنبال رفع موانع رابطه با پاکستان نیز می‌باشد (Jain, 2003: 387). اسلام‌آباد نیز تلاش می‌کند از طریق تقویت پیوندهایش با مسکو باعث نقش فعال‌تر روسیه در حل منازعه هند و پاکستان شود- هر چند مسکو بیشتر به دنبال تسهیل گفتگو میان این دو کشور است تا میانجیگری بین آنان (Katz, 2005: 139).

از این رو، روسیه و پاکستان علی‌رغم اختلافات موجود از سال ۲۰۰۲ روابط خود را بهبود بخشیدند. این امر دو علت داشت: نخست اینکه هر دو کشور از رویه امریکا در مبارزه با تروریسم ناراضی بودند؛ دوم اینکه، دولت مشرف تلاش کرد تا از طریق نزدیکی به مسکو باعث کاهش حمایت آن از هند شده و حداقل این کشور را به موضع بیطرفی بکشاند (Katz, 2005: 138). گرم شدن روابط میان امریکا و هند، همکاری نزدیک میان روسیه و چین و اعتمادسازی بین چین و هند، مسکو و اسلام‌آباد را وادار به بازنگری در روابط خود و پذیرش واقعیات جدید کرد (Azizian and Vasilieff, 2003: 50, 52). بدین ترتیب، اسلام‌آباد و مسکو که در دوران جنگ سرد دشمن یکدیگر محسوب می‌شدند، در دهه ۱۹۹۰ به بازنگری در رویکرد خود نسبت به طرف مقابل پرداختند و طی دهه ۲۰۰۰ گام‌های عملی در جهت گسترش

روابط برداشتند.

در مجموع، به نظر می‌رسد وضعیت محور اسلام‌آباد-پکن-واشنگتن نسبت به هند تغییراتی را شاهد بوده است. هرچند بعد از جنگ سرد هم روابط چین و هند و هم روابط چین و امریکا بهبود یافته اما روابط چین و امریکا با نوسانات متعددی مواجه بوده است. زیرا امریکا چین رو به رشد را از روسیه رو به افول و هند در حال ظهور برای هژمونی خود تهدیدآمیزتر می‌داند (Guihong, 2005: 285).

در این فضا، معادله پیچیده‌ای شکل گرفته است. یعنی به همان میزان که هند به سمت امریکا حرکت کرده، پاکستان نیز روابط خود را با روسیه تقویت نموده است. در این بین، پکن تلاش کرده است از اهرم روابط خود با دهلی نو و اسلام‌آباد برای ایجاد توازن با مسکو و واشنگتن بهره برد. در این شرایط، به نظر می‌رسد که امریکا، روسیه و چین به عنوان قدرت‌های بزرگ فعال در آسیای جنوبی به حوزه‌های نفوذ سنتی یکدیگر دست‌اندازی کرده‌اند اما این دست‌اندازی باعث غفلت آنها از مدیریت روابطشان نشده است. بنابراین، علی‌رغم تغییرات موجود در رویکرد قدرت‌های بزرگ نسبت به آسیای جنوبی، هنوز هم قدرت‌های مزبور تلاش می‌نمایند تا از برتری محلی‌شان در هند یا پاکستان برای تأمین اهداف بالا استفاده نمایند.

سرانجام، می‌توان گفت قدرت‌های بزرگ در مورد دغدغه‌های اصلی مربوط به نظم بین‌المللی مانند اشاعه هسته‌ای یا تروریسم فارغ از پیوندهای منطقه‌ای خود با دهلی نو یا اسلام‌آباد موضوع و کنش نسبتاً مشابه و مشترکی را در پیش گرفته‌اند. در این چهارچوب، امریکا، روسیه و چین به طور هماهنگ آزمایش تسلیحات هسته‌ای از سوی هند و پاکستان را محکوم کردند و نسبت به اعمال تروریستی موجود در منطقه نیز با کمی تفاوت اعلام براءت کردند. در مقابل، هند و پاکستان نیز با تغییر اولویت‌های پیشین سیاست خارجی و فراتر رفتن از روابط درون‌جفتی به قدرت‌های مزبور اجازه داده‌اند که در جهت مدیریت منازعه‌شان به آنها کمک کنند. یعنی از یکسو، توجه قدرت‌های بزرگ به آسیای جنوبی به ویژه به علت هسته‌ای شدن این منطقه، بیشتر شده است و از سوی دیگر، دهلی نو و اسلام‌آباد با متکثر کردن پیوندهای فرمانطقه‌ای خود زمینه‌های مداخله و اعمال نظر آنها را فراهم

آورده‌اند. چگونگی این امر در قسمت بعدی بررسی می‌گردد.

۴. قدرت‌های بزرگ و مدیریت منازعه هند و پاکستان

بحران‌های موجود در روابط هند و پاکستان معمولاً پای قدرت‌های سوم را به منطقه باز کرده و اغلب حضور آنها به دعوت یک یا هر دو دولت مزبور بوده است. هر چند هند به لحاظ تاریخی مخالف ورود سایر قدرت‌ها به منطقه بوده اما در مورد بحران‌های ۱۹۹۹، و ۲۰۰۱ این رویکرد را نداشت. تمایل هند به ورود قدرت سوم به آسیای جنوبی از زمان نامه واجپایی به پرزیدنت کلیتسون بعد از انجام آزمایش‌های هسته‌ای این کشور شروع شد که در آن دلیل آزمایش‌های هسته‌ای هند را توضیح داد. در ادامه، بحران کارگیل در سال ۱۹۹۹ و حملات تروریستی به پارلمان در سال ۲۰۰۱ باعث افزایش حضور امریکا در منطقه شد (Commuri, 2009: 168-9). پاکستان نیز همواره تلاش کرده است با کمک سازمان‌های بین‌المللی یا از طریق اتحاد با قدرت‌های بزرگ به عدالت دست یابد (Khan, 2010: 109-10). برای درک نقش این قدرت‌ها در مدیریت منازعه هند و پاکستان در دوره مورد بررسی بهتر است به رفتار آنها و تأثیر آن در سه بحران بزرگ این دوره توجه گردد.

۴-۱. جنگ محدود کارگیل ۱۹۹۹

مداخله ناتو به رهبری امریکا در یوگسلاوی طی مارس ۱۹۹۹ به منظور حمایت از حقوق بشر، این پیام اشتباه را برای پاکستان فرستاد که آنها نیز می‌توانند با دامن زدن به وضعیتی مشابه به آن در کشمیر پای قدرت‌های بزرگ را به این منطقه باز کنند (Youkang, 2001: 148). تنش بین هند و پاکستان مدت‌ها پیش از شروع جنگ کارگیل بالا گرفته بود اما غرب هیچ مداخله‌ای نمی‌کرد. زیرا سران غرب بر این باور بودند که میانجیگری خارجی بی‌فایده است (Segal, 1999: June 19). شروع جنگ به این وضعیت پایان داد اما نه به نحوی که پاکستانی‌ها انتظار داشتند. در این بحران، امریکا متحد سنتی پاکستان جدی‌ترین نقش را در پایان درگیری ایفا کرد ولی نتیجه آن بر خلاف خواست اسلام‌آباد بود.

بحران ۱۹۹۹ با حضور و مداخله فزاینده امریکا مواجه بود. هند نیز از در این برهه از راهبرد دور کردن این کشور از آسیای جنوبی دست کشیده بود (Commuri,

169: 2009). وقتی جنگ در کارگیل شدت گرفت، کلینتون رئیس‌جمهور وقت امریکا آن را محکوم کرده و طرفین را به رعایت خط کنترل و ازسرگیری گفتگوها فراخواند (Bhattacharjea, 1999: 496). بنابراین، کاخ سفید اسلام‌آباد را به شدت تحت فشار قرار داد تا نیروهایش از سرزمین‌های تحت کنترل هند عقب بکشد؛ تا جایی که برخی واشنگتن را در حال نزدیک شدن به دهلی نو تلقی کردند (Wirsing, 2007: 164).

در این شرایط، نواز شریف بدون اعلام قبلی در ۴ ژوئیه برای ملاقات و رایزنی با کلینتون در مورد «وضعیت رو به وخامت» کشمیر راهی امریکا شد (Dugger and Bearak, 1999: July 4). کلینتون همکاری خود را مشروط به عقب‌نشینی نیروهای پاکستانی به پشت خط کنترل کرد و همزمان هندی‌ها را از پیشرفت مذاکرات خود با نواز شریف آگاه نمود. سرانجام، نخست‌وزیر پاکستان با شرط کلینتون موافقت کرد و دستور عقب‌نشینی داد. اهمیت عملکرد کلینتون در این بحران از آن جهت بود که وی به هندی‌ها گفته بود تجاوز پاکستانی‌ها را نادیده نخواهد گرفت و «لزوماً از متحد سنتی‌اش به زیان هند حمایت نخواهد کرد» (Kapur and Ganguly, 2007: 650).

در این بحران، ایالات متحده بر خلاف رویه گذشته‌اش موضع صریحی در پیش گرفت، پاکستان را به خاطر تجاوز به خط کنترل محکوم کرد و نقش مهمی در انعقاد موافقت‌نامه آتش‌بس ایفا نمود (Ganguly, 2003: 26; Malik, 2006: 88). هرچند دولت کلینتون به همراه برخی اعضای کنگره دولت هند را به علت خویشتن‌داری تحسین کردند (Youkang, 2001: 154; Indurthy, 2002: 8) اما «هرگز» از موضع هند در مسئله کشمیر حمایت نکرده‌اند (Chenoy, 2008: 52). با وجود این، از نظر هندی‌ها عملکرد دولت کلینتون در جریان بحران کارگیل رفتار پیشین آن در تحریم هند را جبران می‌کرد. در واقع، عملکرد امریکا طی این بحران به رفع بی‌اعتمادی عمیقی که طی چند دهه در ذهن نخبگان هند شکل گرفته بود، کمک کرد (Kapur and Ganguly, 2007: 650).

این تحولات به نفع دهلی نو عمل کرد. نفوذ نظامی پاکستان به منطقه کارگیل و کودتای نظامی در اسلام‌آباد همزمان با سیزدهمین دور انتخابات دموکراتیک در

هند باعث شد که کنگره به دولت کلینتون اجازه دهد تا تحریم‌های موجود علیه دهلی نو را بردارد (Rubinoff, 2001: 54). در مقابل، بعد از پایان جنگ کارگیل و کودتای مشرف، امریکا سه درخواست مشخص را پیش روی اسلام‌آباد نهاد که دولت مشرف در هیچ یک از آنها پیشرفتی نشان نداد. این درخواست‌ها عبارت بودند از: تعیین جدول زمانی برای احیای دموکراسی، بهبود سابقه پاکستان در زمینه عدم اشاعه، و برخورد با گروه‌های حامی تروریسم در این کشور (Perlez, 2000: March 8).

هرچند طی این بحران، امریکا نقش اصلی را در مدیریت منازعه هند و پاکستان داشت و با استفاده از برتری محلی‌اش در پاکستان موفق به اقناع سران پاکستان به عقب‌نشینی شده بود، اما چین و روسیه نیز ساکت نبودند و به نوعی با نقش بیطرفانه خود با امریکا همراهی کردند. در جریان جنگ کارگیل، پاکستان انتظار داشت که چین از این کشور حمایت کند. زیرا روابط چین و امریکا بعد از حمله ناتو به یوگسلاوی و بمباران سفارت چین در بلگراد از سوی امریکایی‌ها، سرد شده بود. اما سخنگوی وزارت خارجه چین در اول ژوئیه ۱۹۹۹ از هند و پاکستان درخواست کرد که به خط کنترل احترام بگذارند. این نشان می‌داد که چین نمی‌خواهد از پاکستان حمایت کند. زیرا پاکستان مدعی بود که خط کنترل را نقض نکرده است (Deepak, 2006: 142-4). به عبارت دیگر، پکن سعی کرد توازن بین دهلی نو و اسلام‌آباد را حفظ کند و از بین‌المللی کردن موضوع کشمیر و ارجاع آن به سازمان ملل حمایت نکرد. در عین حال، چین بر ارزش همکاری همه‌جانبه و دوستی با پاکستان تأکید داشت و از آن به طور گسترده حمایت می‌کرد (Garver, 2001: 884).

البته برخی موضع بیطرفانه چین در این بحران را به نفع پاکستان تلقی می‌کنند. زیرا در شرایطی که جامعه بین‌المللی به رهبری امریکا اسلام‌آباد را به خاطر عبور از خط کنترل محکوم می‌کردند، پکن بر موضع بی‌طرفی خود پافشاری کرده و این خوشایند دهلی نو نبود (Yuan, 2011: 43). حتی برخی فراتر رفته و ادعا می‌کنند که چین در جریان بحران کارگیل از موضع عدم مداخله خود در موضوع کشمیر برگشت و بر حق تعیین سرنوشت مردم کشمیر تأکید کرد (Bhattacharjea, 1999).

496). با وجود این، به نظر می‌رسد که چین از ورود غیرضروری به این مسئله و درگیر شدن در منازعه هند و پاکستان خودداری کرده است. بعد از بحران کارگیل نیز، پکن همواره منازعه کشمیر را میراث استعمار بریتانیا معرفی کرده و برای حل آن طرفین را به گفتگو دعوت کرده است (Yuan, 2011: 41, 44).

بحران کارگیل ضعف چین در تأثیر بر هند را نیز آشکار کرد؛ وضعی که امریکا موفق شده بود آن را برطرف کند و با موضع خود در جریان این بحران نیز، نفوذ خود را در میان سران دهلی نو افزایش داد. تا زمانی که چین روابط متوازن‌تری با هند و پاکستان برقرار نمی‌کرد، دهلی نو با ایفای نقش این کشور مخالفت می‌نمود و همکاری احتمالی واشنگتن با پکن نیز غیرسازنده بود. از سوی دیگر، هر چه هند به امریکا نزدیک‌تر می‌شد توقع اسلام‌آباد برای حمایت پکن نیز افزایش می‌یافت و اگر پکن از این حمایت سر باز می‌زد بنیان راهبرد آسیای جنوبی‌اش را تضعیف می‌کرد. در این بین، چین باید به هند و امریکا نشان می‌داد که بخشی از راه‌حل است نه مسئله. مجموع این عوامل، وضعیت چین را در بحران کارگیل بسیار بغرنج می‌کرد (Garver, 2001: 881). بنابراین، «مینی جنگ» بین هند و پاکستان در بهار ۱۹۹۹ دهلی نو و پکن را ملزم کرد که روابطشان را احیا کنند (Garver, 2001: 880).

روسیه نیز در بحران کارگیل صریحاً از هند حمایت کرد و رسانه‌های روسی بر نقش تسلیحات روسی در پیروزی نظامی هند در مقابل پاکستان تأکید داشتند (Azizian and Vasilieff, 2003: 38). بعد از بحران کارگیل نیز، ایگور ایوانوف وزیر خارجه وقت روسیه از هند و پاکستان درخواست کرد تا اختلافاتشان را بر اساس بیانیه لاهور ۱۹۹۹ و موافقت‌نامه سیملا ۱۹۷۲ حل و فصل کنند (Jain, 2003: 394). این موضع کلی و نسبتاً همیشگی روسیه بوده است (Malek, 2004: 389). پوتین نیز در سخنرانی خود در پارلمان هند طی سفر سال ۲۰۰۰ بر موضع هند در مورد کشمیر صحنه گذاشت و تأکید کرد که این مسئله باید به طور دوجانبه و بر مبنای مصالحه و احترام غیرمشروط به خط کنترل حل و فصل شود (Mahapatra, 2004: 138). در مجموع، موضع روسیه در مورد کشمیر و تروریسم در هر شرایطی و در هر دولتی با موضع هند سازگار بوده است و مبنای اعتماد هند به مسکو را تشکیل می‌دهد. همچنین، روسیه «هرگز» در پی توازن منافع هند با پاکستان یا جلب

وفاداری دهلی نو در سایر مواضع خود در قبال حمایتش از این کشور در موضوع کشمیر نبوده است (Chenoy, 2008: 52).

بعد از بحران کارگیل، دولت وادجپایی به علت بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست‌رفته و موفقیت‌های دیپلماتیک در انتخابات عمومی پیروز شد. در مقابل، دولت نواز شریف به دلیل عقب‌نشینی با ارتش پاکستان اختلاف پیدا کرد و سرانجام نیز با کودتا کنار رفت. این اتفاقات اهمیت موضوع کشمیر را در سیاست داخلی هند و پاکستان نشان می‌دهد (Youkang, 2001: 147). مهم‌تر اینکه، ورود جدی امریکا به همراه حمایت روسیه از هند و بی‌طرفی نسبی چین نوعی کنش مشترک قدرت‌های بزرگ را به همراه داشت که از تشدید جنگ محدود کارگیل به جنگ تمام‌عیار یا جنگ هسته‌ای جلوگیری نمود. بنابراین، قدرت‌های بزرگ در این بحران مهم‌ترین عامل مدیریت منازعه میان هند و پاکستان بودند.

۴-۲. بن‌بست بزرگ ۲-۲۰۰۱

بن‌بست ۲-۲۰۰۱ چند ماه بعد از حملات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ شروع شد و همین امر در رفتار قدرت‌های بزرگ در قبال آن تأثیر داشت. از یکسو، همسان‌سازی حملات سیزدهم دسامبر به پارلمان هند با حملات تروریستی یازدهم سپتامبر باعث همدلی همه‌جانبه قدرت‌های بزرگ با هند و محکوم کردن این حملات شد و از سوی دیگر، نیازمندی امریکا و سایر قدرت‌های بزرگ به پاکستان در مبارزه با تروریسم به ویژه در عملیات علیه طالبان آنها را از اتخاذ رویکرد جدی و کنش همه‌جانبه علیه پاکستان باز می‌داشت. ضمن اینکه، همکاری پاکستان در مبارزه با تروریسم نیز باعث تردید قدرت‌های بزرگ در مورد میزان نقش دولت اسلام‌آباد در بن‌بست مورد بحث شده و آنها نمی‌توانستند مانند بحران کارگیل به این کشور فشار وارد کنند. با وجود این، بررسی رفتار قدرت‌های بزرگ در جریان این بن‌بست خالی از فایده نیست.

حملات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ نقطه عطف سیاست امنیتی امریکا در آسیای جنوبی است. زیرا بلافاصله بعد از این وقایع هند برای همکاری با امریکا در مبارزه با تروریسم اعلام همکاری کرد و در مقابل، امریکا تحریم‌های اقتصادی علیه هند را

برداشت (Guihong, 2005: 278). در حالی که این حوادث و حضور امریکا در افغانستان به شدت بر روابط هند و پاکستان تأثیر گذاشته بود و انتظار می‌رفت که حضور امریکا در این منطقه باعث تحکیم صلح شود (Bajpai, 2003: 198)، حملات تروریستی ۱۳ دسامبر ۲۰۰۱ به پارلمان هند، امریکا را در وضعیت دشواری قرار داد. زیرا دولت بوش دیگر نمی‌توانست حمایت پاکستان را از گروه‌های جدایی طلب کشمیری در حملات تروریستی نادیده بگیرد. بنابراین، واشنگتن راهبرد دوجانبه‌ای در پیش گرفت. از یکسو، دولت هند را به خویشتن‌داری توصیه کرد و از سوی دیگر لشکر طیبه و جیش محمد را در فهرست سازمان‌های تروریستی وزارت خارجه خود قرار داد و حساب‌هایشان را در امریکا مسدود کرد (Ganguly, 2003: 27;) (Davis, 2011: 11).

بعد از حملات تروریستی به پارلمان هند و اعلام همراهی دهلی نو با امریکا در مبارزه با تروریسم، موضع این کشور در مقابل جنگجویان حامی پاکستان تقویت شد (Ninian, 2011: 34). اما همزمان، تحرکات نظامی متقابل هند و پاکستان توجه ایالات متحده و سایر قدرت‌های بزرگ جهانی را به خود جلب کرد. هرچند ایالات متحده برای آرام کردن هند، به پاکستان فشار آورد که حدود پنجاه فرد مرتبط با لشکر طیبه و جیش محمد را تحویل هند دهد اما هند به حرکت نیروهایش در طول مرز خود با پاکستان ادامه داد و هفت لشکر جدید را در موضع حمله قرار داد (Burns and Dugger, 2001: 30 December). عملیات پاراکرام اوج تحرکات نظامی هند بود و امریکا را متقاعد کرد که به هر دو طرف به طور اساسی فشار آورد تا به جای جنگ وارد چانه‌زنی با یکدیگر شوند (Ganguly and Kraig, 2005: 308). بنابراین، کالین پاول وزیر خارجه وقت امریکا سه بار به هند و پاکستان رفت تا تنش‌های بین این دو کشور را کاهش دهد (Indurthy, 2002: 12) که دو مورد آنها طی کمتر از چهار ماه بعد از حملات مورد بحث رخ داد (Purdum, 2002: January 10).

هنوز این تنش‌ها فروکش نکرده بود که در مه ۲۰۰۲ حملات تروریستی به پایگاه نظامیان هندی در کالوچاک رخ داد. بعد از این حملات تنش دو کشور به شدت بالا گرفت و امریکا هیأتی را به سرپرستی کریستینا روکا^(۱) دستیار وقت وزیر

1. Christina Rocca

خارجی این کشور در امور آسیای جنوبی به منطقه فرستاد. اما این هیأت پس از دو روز مذاکره با مقامات پاکستانی و هندی برای رفع بن‌بست نظامی بین این دو کشور به شکست مأموریت خود اذعان کرد (French and Dugger, 2002: May 16). در اواخر مه، ایالات متحده کماکان به فشارهای دیپلماتیک خود بر هر دو کشور ادامه می‌داد و درخواست کرد که پاکستان دست از حمایت شورشیان بردارد و هند نیز خویشتن‌داری نظامی خود را حفظ کند (Ganguly and Kraig, 2005: 306).

با وجود این، در اواسط ژوئن ۲۰۰۲ یعنی حدود یک ماه بعد از حملات بالا، هند و پاکستان تا آستانه جنگ پیش رفتند. اما دوباره آمریکا مداخله کرد. وقتی واشنگتن دریافت که هند و پاکستان برای جنگ آماده می‌شوند چند فرستاده و سرانجام رامسفلد وزیر دفاع وقت این کشور را به شبه قاره فرستاد و با توجه به اطلاعات دقیق و روابط خوب واشنگتن با هر دو کشور توانست آنها را از برخورد قریب‌الوقوع منصرف کند (Ignatius, 2002: June 15). در ادامه، آرمیتاژ معاون وزیر خارجه وقت آمریکا توانست موافقت پرویز مشرف را برای جلوگیری از عبور تروریست‌ها از مرز جلب کند (Gall, 2003: May 9).

در مجموع، هرچند در این بحران، دیپلماسی آمریکا تا حدودی موفق بود اما وابستگی بیش از حد کاخ سفید به اسلام‌آباد در مبارزه با تروریسم در افغانستان مانع ایفای نقش تمام‌عیار آن بود (Ganguly and Kraig, 2005: 306). با وجود این، پاکستانی‌ها بعد از سال ۲۰۰۲ حمایت خود را از شبه‌نظامیان کشمیری کاهش دادند. این رفتار دو عمده داشت: نخست، آگاه شدن آمریکا از خطر تروریسم اسلامی بعد از حملات یازدهم سپتامبر و کنار گذاشتن رفتار قبلی خود در نادیده گرفتن حمایت پاکستان از شبه‌نظامیان در آسیای جنوبی؛ دوم، همکاری پاکستان با آمریکا در جنگ علیه طالبان که باعث تضعیف سازمان‌های شبه‌نظامی اسلامی شد و به همین علت، مشرف را «خائن» می‌دانستند (Kapur, 2008: 85-6). در هر صورت، تلاش آمریکا برای مداخله در تنش میان هند و پاکستان طی سال‌های بعد نیز ادامه یافت (بیل، ۲۰۰۶: ۲ مارس) و پاکستان و هند نیز از این رفتار استقبال می‌کردند (وبسایت بی بی سی فارسی، ۲۰۰۶: ۱ مارس).

چین و روسیه نیز در بحران مورد بحث عموماً با رویکرد آمریکا همراه بودند-

هرچند بعضاً این همراهی را به طور مبهم انجام می‌دادند. بعد از حملات تروریستی یازدهم سپتامبر، چین پرویز مشرف را به همکاری با عملیات ضدتروریستی امریکا تشویق کرده و در عین حال، مجدداً التزام خود به حمایت از اسلام‌آباد را اعلام نمود. به طور همزمان، پکن دهلی نو و واشنگتن را ترغیب کرد تا سیاست متوازن‌تری را در آسیای جنوبی اتخاذ کرده و اسلام‌آباد را به سمت اعمالی سوق ندهند که ممکن است به سقوط دولت مشرف بینجامد. روشن است که پکن تلاش داشت با حفظ دولت میانه‌رو اسلام‌آباد دغدغه‌های امنیتی خود در سین‌کیانگ را نیز رفع کند (Yuan, 2011: 48-9).

بعد از حملات تروریستی به پارلمان هند، پکن در مواضع مختلف حملات تروریستی را به طور کلی محکوم کرده و از نبرد جهانی علیه تروریسم اعلام حمایت می‌نمود. علاوه بر این، وقتی که هند و پاکستان شروع به استقرار نیروهایشان در مرزها کردند، سخنگوی وزارت خارجه چین در ۲۴ دسامبر ۲۰۰۱ از طرفین خواست که خویشتن‌داری کرده و آرامش خود را حفظ کنند (Deepak, 2006: 146). در مجموع، دستورکار رسمی پکن در آسیای جنوبی از مقابله با تروریسم و جدایی‌طلبی و حمایت از ثبات پاکستان حکایت دارد اما هندی‌ها تداوم حمایت تسلیحاتی پکن از اسلام‌آباد بعد از حملات ۲۰۰۱ به پارلمان هند و سکوت آن در مورد سیاست‌های پاکستان در جامو و کشمیر و حملات تروریستی علیه هند را نشانه استفاده این کشور از اسلام‌آباد برای کنترل دهلی نو تلقی می‌کنند (Yuan, 2011: 49).

پس از حملات تروریستی دسامبر ۲۰۰۱ به پارلمان هند، روسیه نه تنها این حمله را «قاطعانه» محکوم کرد بلکه از پاکستان نیز درخواست نمود تا اقدامات جدی‌تری علیه تروریست‌ها در پیش گیرد (Jain, 2003: 394). در جریان تنش‌های مرزی هند و پاکستان بعد از حملات ۱۳ دسامبر به پارلمان هند، وزیر خارجه روسیه به پاکستان هشدار داد که تروریسم مرزی را متوقف کند. وی دلیل اصلی فعالیت‌های افراطیون ضدهند را در سرزمین‌های تحت کنترل پاکستان معرفی کرد (Mahapatra, 2004: 140). در ادامه نیز، روسیه و هند در اوایل دسامبر ۲۰۰۲ برای ایجاد کارگروه مشترک در مقابله با تروریسم بین‌المللی با همدیگر یادداشت تفاهم

امضا کردند (Malek, 2004: 389).

در مجموع، روسیه در رابطه با تروریسم فرامرزی و روابط هند و پاکستان، رویکرد دوپهلویی در پیش گرفت. از یکسو، مسکو از مبارزه دهلی نو علیه تروریسم حمایت کرد و از سوی دیگر، پوتین از سرزنش مشرف به خاطر خشونت‌های جاری در هند خودداری نمود (Jain, 2003: 390). به طور مشخص، در حالی که وزارت خارجه روسیه معتقد بود که پاکستان به تروریست‌های بین‌المللی اجازه می‌دهد تا از سرزمینش برای عملیات علیه هند استفاده کنند و پوتین نیز در سفر خود به هند در اوایل دسامبر ۲۰۰۲ از پاکستان خواست تا پایگاه‌های تروریست‌های حامی جدایی‌طلبی در کشمیر را از بین ببرد، اما پاکستان هرگونه حمایت از تروریست‌ها را رد کرده و از روسیه خواست که جلوی «نسل‌کشی ارتش هند در کشمیر» را بگیرد (Malek, 2004: 389-90). بنابراین، مسکو رویکرد روشنی در پیش نگرفت.

سرانجام، علی‌رغم اینکه امریکا، روسیه و چین در جریان این بحران تحرکات زیادی را برای جلوگیری از تشدید منازعه هند و پاکستان انجام دادند اما پیامد عملی روشنی نداشت. به عبارت دیگر، مشخص نیست که آیا مداخله این قدرت‌ها باعث پرهیز هند و پاکستان از ورود به جنگ شد یا عدم دسترسی دهلی نو به توانمندی‌های نظامی متعارف کافی و ترس طرفین از برخورد هسته‌ای (Ganguly, 2003: 27-8). مهم‌تر اینکه در جریان این بحران، پوتین به جای کنش مشترک با امریکا و چین دغدغه محور روسیه- هند- چین را در سر می‌پروراند (Malek, 2004: 385). شاید همین وضعیت باعث شده است که هم خوش‌بین‌های هسته‌ای مانند گانگولی و هاگرتی و هم بدبین‌های هسته‌ای مانند کاپور از نقش بازدارندگی در مدیریت منازعه هند و پاکستان در جریان این بن‌بست سخن بگویند.

۴-۳. مواجهه ناتمام ۲۰۰۸

قدرت‌های بزرگ در جریان مواجهه ناتمام هند و پاکستان بعد از حملات بمبئی ۲۰۰۸ نیز نقش پررنگ و اثرگذاری از خود به جای نگذاشته‌اند. به نظر می‌رسد این امر از یکسو به علت کم‌خطرتر بودن این بحران در مقایسه با دو مورد قبلی بوده و

از سوی دیگر به احتیاط حاکم بر رفتار سران دهلی نو و اسلام‌آباد به علت دغدغه‌ها اقتصادی برمی‌گردد. در این بحران، روسیه و چین فعالیت چندانی نداشتند اما آمریکا تحرکاتی را برای جلوگیری از تشدید تنش انجام داده و طی سال‌های بعد نیز نسبت به آن دغدغه‌مند بوده است.

بعد از حملات بمبئی ۲۰۰۸ افکار عمومی هند به شدت علیه پاکستان تهییج شده بود و این با نیاز آمریکا به همکاری پاکستان علیه طالبان سازگاری نداشت (Ninian, 2011: 36). بنابراین، دولت بوش در اوایل دسامبر ۲۰۰۸ تلاش کرد تا از تشدید تنش میان هند و پاکستان و ورود آنها به جنگ جلوگیری کند. به همین منظور، رایس وزیر خارجه وقت آمریکا با مقامات هند در دهلی نو ملاقات کرد و رئیس ستاد مشترک ارتش این کشور از مقامات پاکستان خواست تا شبه‌نظامیان مسئول در حملات بمبئی را ردیابی کنند (Sengupta, 2008: December 3). اما کماکان تنش‌ها بالا بود و گزارش‌هایی از افزایش تعداد نیروهای نظامی هند و پاکستان در مرزهای دو کشور منتشر می‌شد. در این شرایط، گوردون جاندری سخنگوی وقت کاخ سفید از مقامات هند و پاکستان خواست تا از افزایش غیرضروری تنش‌ها جلوگیری کنند (وبسایت بی بی سی فارسی، ۲۰۰۸: ۲۷ دسامبر).

از سوی دیگر، مواجهه ۲۰۰۸ هند و پاکستان تحت تأثیر رقابت‌های انتخاباتی آمریکا نیز قرار گرفته بود. بنابراین، آشتی مجدد هند و پاکستان بعد از حملات بمبئی ۲۰۰۸ یکی از اصول اساسی سیاست خارجی رئیس‌جمهور جدید آمریکا یعنی اوباما بود (Perlez, 2008: November 27). اما وی در نخستین دیدار خود از هند بعد از ریاست‌جمهوری اعلام کرد که ایالات متحده در مسئله کشمیر مداخله نمی‌کند (Roy and Banerjee, 2010: November 8). در واقع، کاخ سفید تلاش می‌کرد از طریق فشار بر رهبران هند جهت آشتی با پاکستان، اسلام‌آباد را برای کمک بیشتر به واشنگتن در مبارزه با طالبان ترغیب کند (Yardley, 2010: November 6). بنابراین، قدرت‌های بزرگ در جریان این بحران کاری از پیش نبردند.

نتیجه‌گیری

مسئله اصلی در مقاله حاضر این بود که قدرت‌های بزرگ چگونه در مدیریت

منازعه هند و پاکستان پس از ۱۹۹۸ تأثیر گذاشته‌اند. به نظر می‌رسد که قدرت‌های بزرگ یعنی امریکا، روسیه و چین با استفاده از برتری محلی‌شان، احترام به حوزه‌های نفوذ یکدیگر و کنش مشترک در مدیریت منازعه این دو رقیب سنتی نقش بازی کرده‌اند.

پایان نظام دوقطبی، تغییر در کیفیت مناسبات قدرت‌های بزرگ، توجه بیشتر این قدرت‌ها به آسیای جنوبی و استقبال هند و پاکستان از مداخله آنها به مدیریت منازعه این دو کشور طی دوره مورد بررسی کمک کرده است. به عبارت دقیق‌تر، قدرت‌های بزرگ پس از ۱۹۹۸ به دلیل نگرانی از جنگ هسته‌ای در آسیای جنوبی، بیش از گذشته به این منطقه توجه کرده و روابط هند و پاکستان را زیر نظر گرفته‌اند. در مقابل، هند و پاکستان نیز پس از تجربه چندین جنگ و درگیری در کنار مذاکرات دوجانبه عمدتاً ناکام، و درک تغییر محیط بین‌المللی از مناسبات درون‌جفتی بیرون آمدند و به قدرت‌های بزرگ اجازه مداخله داده‌اند.

برای درک میزان تأثیر قدرت‌های بزرگ در منازعه هند و پاکستان سه بحران موجود در روابط این کشور طی دوره ۲۰۱۰-۱۹۹۸ به عنوان مطالعه موردی در نظر گرفته شد؛ البته این به معنای عدم تأثیر قدرت‌های بزرگ در سایر برهه‌ها و نقاط روابط دهلی نو و اسلام‌آباد نیست. این بررسی نشان داد که قدرت‌های بزرگ در بحران کارگیل ۱۹۹۹ نقش کارآمدی ایفا کردند اما در دو مورد دیگر یعنی بن‌بست بزرگ ۲۰۰۱-۲ و مواجهه ناتمام ۲۰۰۸ تأثیر چندانی نداشتند.

کتابنامه

سایت‌ها (فارسی)

بیل، جاناتان (۲۰۰۶) «بوش به دنبال عمیق‌تر کردن روابطش در جنوب آسیا». وبسایت بی بی سی فارسی. ۲ مارس.

http://www.bbc.co.uk/persian/news/story/2006/03/060302_mf_us_india.shtml

وبسایت بی بی سی فارسی (۲۰۰۳) «تمرینات نظامی مشترک چین و هند». ۱۴ نوامبر.

http://www.bbc.co.uk/persian/news/story/2003/11/031114_v-indiachinamanuver.shtml

وبسایت بی بی سی فارسی (۲۰۰۴) «پاول بر مرتبه نظامی پاکستان افزود». ۱۸ مارس.

http://www.bbc.co.uk/persian/news/story/2004/03/040318_shr-la-powellpakistan.shtml

وبسایت بی بی سی فارسی (۲۰۰۵) «توافق هند و چین برای حل اختلافات مرزی». ۱۱ آوریل.

http://www.bbc.co.uk/persian/news/story/2005/04/050411_he-chinaindia.shtml

وبسایت بی بی سی فارسی (۲۰۰۶) «مشرف: امریکا در حل بحران کشمیر دخالت کند». ۱ مارس.

http://www.bbc.co.uk/persian/news/story/2006/03/060301_he-pakistan.shtml

وبسایت بی بی سی فارسی (۲۰۰۸) «امریکا از هند و پاکستان خواست از افزایش تنش خودداری کنند». ۲۷ دسامبر.

http://www.bbc.co.uk/persian/world/2008/12/081226_op_v_india_pakistan_tension.shtml

کتاب و مقالات (انگلیسی)

Adhikari, G. (2004) 'India and America: Estranged No More.' *Current History*; 103, 672; pp. 158-164.

Ayoob, M. (1982) 'India, Pakistan and Super-Power Rivalry.' *The World Today*, Vol. 38, No. 5; pp. 194-202.

Ayoob, M. (1999) 'Nuclear India and Indian-American Relations.' *Orbis*; Vol.43, No.1, pp. 59-74.

Azizian, R. & P. Vasilieff (2003) 'Russia and Pakistan: The difficult path to rapprochement.' *Asian Affairs, an American Review*; Vol.30, No.1; pp.36-55.

- Bajpai, K.(2003) 'Crisis and Conflict in South Asia after September 11, 2001.' South Asian Survey. Vol.10: pp.197-213.
- Bajpai, K. (2007) 'Pakistan and China in Indian Strategic Thought.' International Journal; Autumn; pp.805-822.
- Basrur, R. & B. Kartik (2011) 'The India-China Nuclear Relationship.' Strategic Analysis; Vol. 35, No. 2; pp. 186-193.
- Basrur, R. M. (1988) '1971 in Retrospect: A Reappraisal of Soviet Policy in South Asia.' International Studies; Vol. 25, No.3: pp.241-257.
- Bhattacharjea, M. S. (1999) 'India-China-Pakistan: Beyond Kargil-Changing Equations.' China Report; Vol.35; No.4; pp.493-499.
- Bremer, S. A. (1992) 'Dangerous Dyads: Conditions Affecting the Likelihood of Interstate War, 1816-1965.' Journal of Conflict Resolution; vol. 36: pp. 309-41.
- Bull, H. (2002) The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics. 3rd Edition; New York, N.Y: Palgrave.
- Burns, J. F. and C. W. Dugger (2001) 'India Builds Up Forces as Bush Urges Calm.' New York Times, 30 December.
- Buzan, B. (2004) From International to World Society: English School Theory and the Social Structure of Globalization. Cambridge: Cambridge University Press.
- Chenoy, A. M. (2008) 'India and Russia: Allies in the International Political System.' South Asian Survey; Vol.15; No.1; pp.49-62.
- Clark, I. (2009) 'Towards an English School Theory of Hegemony.' European Journal of International Relations; Vol. 15, No. 2; pp. 203-228.
- Cohen, S. P. (1983) 'Geostrategic Factors in India-Pakistan Relations.' Asian Affairs, Vol. 10, No. 3, pp. 24-31.
- Commuri, G. (2009) 'The Relevance of National Identity Narratives in Shaping Foreign Policy: The Case of India-Pakistan Relations', Journal of South Asian Development; 4; 161- 202.
- Crescenzi, M. J. C. (2007) 'Reputation and Interstate Conflict'; American Journal of Political Science, Vol. 51, No. 2, pp. 382-396.
- Davis, Z. S. (Ed.) (2011) The India-Pakistan Military Standoff: Crisis and Escalation in South Asia. New York, NY: Palgrave Macmillan.
- Deepak, B.R. (2006) 'Sino-Pak Entente Cordiale and India: A Look into the Past and Future.' China Report; Vol.42; No.2; pp. 139-151.

- Dugger, C. W. & B. Bearak (1999) 'Kashmir Thwarts India-Pakistan Attempt at Trust.' The New York Times, July 4.
- Foran, V. (1998) 'The Case for Indo-US High-Technology Cooperation.' *Survival*, Vol.40, No.2, pp.71-95.
- French, H. W. & C. W. Dugger (2002) 'U.S. India-Pakistan Mission Fails to Ease the Standoff.' The New York Times, May 16.
- Gall, C. (2003) 'U.S. Official Is 'Optimistic' On India-Pakistan Dispute.' The New York Times, May 9.
- Ganguly, S. (2003) 'The start of a beautiful friendship?: The United States and India.' *World Policy Journal*; Vol. 20, No.1; pp. 25-30.
- Ganguly, S. (2005) 'America and India at a Turning Point.' *Current History*; 104, 680; pp.120-125.
- Ganguly, S., & D. M. (2006) 'The Case for the U.S.-India Nuclear Agreement.' *World Policy Journal*, Vol. 23, No. 2, pp. 11-19.
- Ganguly, S. and M. R. Kraig (2005) 'The 2001–2002 Indo-Pakistani Crisis: Exposing the Limits of Coercive Diplomacy.' *Security Studies*. Vol.14, No. 2: pp.290-324.
- Garver, J. W. (1996) 'Sino-Indian Rapprochement and the Sino-Pakistan Entente.' *Political Science Quarterly*; Vol. 111, No. 2; pp. 323-347.
- Garver, J. W. (2001) 'The Restoration of Sino-Indian Comity following India's Nuclear Tests.' *The China Quarterly*, No. 168, pp. 865-889.
- Goertz, G., B. Jones, and P. F. Diehl (2005) 'Maintenance Processes in International Rivalries.' *The Journal of Conflict Resolution*, Vol. 49, No. 5, pp. 742-769.
- Guihong, Zh. (2005) 'US-India Strategic Partnership: Implications for China.' *International Studies*; Vol.42; No.3&4; pp. 277-293.
- Gupta, S. (2008) 'The Great Powers and the Sub-Continent: A New Phase?' *Strategic Analysis*, Vol. 33, No. 1; pp. 145-152.
- Hagerty, D. T (2002) 'China and Pakistan: Strains in the relationship.' *Current History*; 101, 656; pp.284-9.
- Haider, Z.(2009) 'The China Factor In Pakistan.' *Far Eastern Economic Review*; 172, 8; pp. 48-51.
- Hess, G. R. (1987) 'Global Expansion and Regional Balances: The Emerging Scholarship on United States Relations with India and Pakistan.' *Pacific Historical Review*, Vol. 56, No. 2, pp. 259-295.
- Hongyu, W. (1995) 'Sino-Indian Relations: Present and Future.' *Asian Survey*, Vol. 35,

No. 6, pp. 546-554.

- Hu, R. W. (1999) 'India's nuclear bomb and future Sino-Indian relations.' *East Asia: An International Quarterly*; 17, 1; pp. 40-68.
- Ignatius, D. (2002) 'India and Pakistan: Stepping back from the edge.' *The New York Times*, June 15.
- Indurthy, R. (2002) 'India and the Clinton-Bush administrations.' *World Affairs*; 165, 1; p.3-24.
- Jacob, J. T. (2010) 'China Pakistan Relations: Reinterpreting the Nexus.' *China Report*; Vol.46, No.3, pp. 217-229.
- Jaffrelot, Ch. (2009) 'The India-US Rapprochement: State-driven or Middle Class-driven?' *India Quarterly: A Journal of International Affairs*; Vol.65, No.1, pp.1-14.
- Jain, B.M. (2003) 'India and Russia: Reassessing the Time-Tested Ties.' *Pacific Affairs*, Vol. 76, No. 3, pp. 375-397.
- Kapur, S. P. (2008) 'Ten Years of Instability in a Nuclear South Asia', *International Security*, Vol. 33, No. 2, pp. 71-94.
- Kapur, S. P. & S. Ganguly (2007) 'The Transformation of U.S.-India Relations: An Explanation for the Rapprochement and Prospects for the Future.' *Asian Survey*; Vol. 47, No. 4; pp. 642-656.
- Katz, M. N. (2005) 'Less-Than-Great Expectations: The Pakistani-Russian Rapprochement.' *Current History*; 104, 680; pp. 137-141.
- Keohane, R. O. (1984) *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy*; New Jersey: Princeton University Press.
- Khan, F. H. (2010) 'Prospects for Indian and Pakistani Arms Control and Confidence-Building Measures.' *Naval War College Review*, Vol. 63, No.3; pp.105-121.
- Kinsella, D. (1995) 'Nested rivalries: Superpower competition, arms transfers, and regional conflict, 1950-1990.' *International Interactions: Empirical and Theoretical Research in International Relations*, Vol.21, No.2, pp.109-125.
- Kirsch, M. P. (1970) 'Soviet Security Objectives in Asia.' *International Organization*, Vol. 24, No. 3, pp. 451-478.
- Kuchins, A. C (2001) 'Russia's relations with China and India: Strategic partnerships, yes; strategic alliances, no.' *Demokratizatsiya*; 9, 2; pp. 259-275.
- Kuenne, R. E. (1989) 'Conflict Management in Mature Rivalry.' *Journal of Conflict Resolution* 1989 33: pp.554-66.

- Kumar, S. (2010) 'Internal Dynamics of Sub-continental Security: Indo-Pak Tensions and the Political Response.' *India Quarterly: A Journal of International Affairs*; Vol.66, No.1: pp.35-50.
- Kumar, S. (2003) 'Power Cycle Analysis of India, China, and Pakistan in Regional and Global Politics.' *International Political Science Review*; Vol.24, No. 1, pp. 113-122.
- Landler, M. (2010) 'U.S. and Pakistan Agree to Reinforce Strategic Ties.' *The New York Times*, March 25.
- Mahapatra, Ch. (2011) 'India-China-Pakistan Triangle: The US Factor.' *Indian Foreign Affairs Journal*, Vol. 6, No. 4, 407-421.
- Mahapatra, Debidatta Aurobinda (2004) 'Russia's Policy Towards the Kashmir Issue in the Changing World Order.' *International Studies*; Vol.41, No.1; pp. 129-143.
- Makeig, D. C. (1987) 'War, No-War, and the India-Pakistan Negotiating Process.' *Pacific Affairs*, Vol. 60, No. 2; pp. 271-294.
- Malek, M. (2004) 'Russian Policy toward South Asia: An Update.' *Asian Survey*, Vol. 44, No. 3, pp. 384-400.
- Malik, V.P. (2006) 'Indo-US defense and Military relations: From "Estrangement" to "Strategic Partnership".' In, Sumit Ganguly, Brian Shoup & Andrew Scobell (eds.) *US-Indian Strategic Cooperation into The 21st Century: More Than Words*. London & New York: Routledge, pp. 82-113.
- Masood, S. (2008) 'Pakistan President to Visit China, a Valued Ally.' *The New York Times*, October, 12.
- Mazumdar, A. (2011) 'India's Search for a Post-Cold War Foreign Policy: Domestic Constraints and Obstacles.' *India Quarterly: A Journal of International Affairs*; Vol.67, No.2; pp. 165-82.
- Mills, D. (2010) 'Countering China, Obama Backs India for U.N. Council.' *The New York Times*, November 8.
- Mingjiang, S. & D. Chaudhuri (2004) 'China-India-Russia Cooperation in Contemporary International Situation.' *China Report*; Vol.40, No.2; pp. 127-30.
- Misra, A. (2010) *India-Pakistan: Coming to Terms*; New York, NY: Palgrave Macmillan.
- Neumann, I. B. (2003) 'The English School on Diplomacy: Scholarly Promise Unfulfilled.' *International Relations*; Vol. 17, No. 3; pp. 341-69.
- Newman, E. (2007) *A Crisis of Global Institutions? Multilateralism and international security*; London & New York: Routledge.

- Ninian, A. (2011) 'India and the US.' *Contemporary Review*; 293, 1700; pp.33-39.
- Perlez, J. (2000) 'Clinton Decides to Visit Pakistan, After All.' *The New York Times*, March 8.
- Perlez, J. (2008) 'India's Suspicion of Pakistan Clouds U.S. Strategy.' *The New York Times*, November 27.
- Purdum, T. S. (2002) 'Powell Will Visit India and Pakistan.' *The New York Times*, January 10.
- Rothermund, D. (1969) 'India and the Soviet Union.' *Annals of the American Academy of Political and Social Science*, Vol. 386, Protagonists, Power, and the Third World: Essays on the Changing International System, pp. 78-88.
- Roy, J., and P. Banerjee (2010) 'Connecting South Asia: The Centrality of Trade Facilitation for Regional Economic Integration.' In, Ahmed, Sadiq, Saman Kelegama, and Ejaz Ghani (eds.) *Promoting Economic Cooperation in South Asia: Beyond SAFTA*; New Delhi: SAGE Publications India Pvt Ltd. pp. 110-138.
- Rubinoff, A. G. (2001) 'Changing perceptions of India in the U.S. Congress.' *Asian Affairs: an American Review*; Vol.28, No.1; pp.37-60.
- Sáez, L. (2007) 'U.S. Policy and Energy Security in South Asia: Economic Prospects and Strategic Implications.' *Asian Survey*, Vol. 47, No. 4, pp. 657-678.
- Sanjian, G. S. (1998) 'Cold War Imperatives and Quarrelsome Clients: Modeling U.S. and USSR Arms Transfers to India and Pakistan.' *Journal of Conflict Resolution*; Vol.42, No.1, pp: 97-127.
- Sanjian, G. S. (1999) 'Promoting Stability or Instability? Arms Transfers and Regional Rivalries, 1950-1991.' *International Studies Quarterly*; Vol.43; pp.641-670.
- Segal, G. (1999) 'India and Pakistan Won't Go to War.' *The New York Times*, June 19.
- Sengupta, S. (2008) 'U.S. Tries to Ease India-Pakistan Tensions.' *The New York Times*, December 3.
- Shafiqat, S. (2009) 'Pakistan: Militancy, the Transition to Democracy and Future Relations With the United States.' *Journal of International Affairs*; Vol.63, No.1; pp.89-110.
- Shrivastava, B. K. (1975) 'Indo-American Relations: Retrospect and Prospect.' *International Studies*; Vol. 14, No. January; pp. 21-37.
- Shrivastava, B. K. (1993) 'Indo-American Relations: Search for a New Equation.' *International Studies*; Vol.30, No.2, pp. 215-229.

- Shuja, Sh. (2005) 'The Realignment of India-US Relations: Strategic Dimensions.' *Contemporary Review*; 287, 1677; pp. 203-9.
- Singh, V.(1966) 'India, Pakistan, and South-East Asia.' *International Studies*; 8: pp.167-176.
- Sinha, Satyabrat (2004) 'The Strategic Triangle: India- China –Pakistan.' *China Report*; Vol. 40, No. 2, pp. 221-5.
- Thakur, R. (1996) 'India and the United States: A Triumph of Hope over Experience?' *Asian Survey*, Vol. 36, No. 6, pp. 574-591.
- Thakur, R. (2011) 'Delinking Destiny from Geography: The Changing Balance of India-Pakistan Relations.' *India Quarterly: A Journal of International Affairs*; Vol.67, No.3: pp.197-212.
- Venkataramani, M.S. and H. Ch. Arya (1966) 'America's Military Alliance With Pakistan: the Evolution and Course of an Uneasy Partnership.' *International Studies*; No.8; pp.73-125.
- Vijayalakshmi, K.P. (2008) 'American Worldview and Its Implications for India.' *South Asian Survey*; Vol. 15, No. 2; pp. 195-216.
- Waltz, K. N. (1979) *Theory of International Politics*. New York: McGraw Hill.
- Wirsing, R. G. (2007) 'In India's Lengthening Shadow: The U.S.-Pakistan Strategic Alliance and the War in Afghanistan.' *Asian Affairs: An American Review*; Vol. 34, No. 3; pp. 151-172.
- Yardley, J. (2010) 'America and India: The Almost-Special Relationship.' *The New York Times*, November 6.
- Youkang, D. (2001) 'South Asian Security and Its Impact on China.' *China Report*; Vol. 37, No. 2; pp. 141-163.
- Yuan, J. (2011) 'Beijing Balancing Act: Courting New Delhi, Reassuring Islamabad.' *Journal of International Affairs*; Vol.64, No.2. pp: 37-54.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی